



به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن
هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



تحول دمکراتیک در کشور ما با دعوت از ترامپ برای اتخاذ
سیاست تحریم و تغییر حاصل نمی شود!

صفحه ۳



تبریک به اصغر فرهادی، جامعه سینمایی و مردم ایران

صفحه ۳



در این شماره می خوانید:

صفحه ۴

- تجارت اسلحه نیروی محرکه ایده «ناتوی عربی»

صفحه ۵

- مقابله با جمهوری اسلامی در "عمق استراتژیک" آن

صفحه ۶

- مناسبات ایران و امریکا بر محور برجام

صفحه ۹

- لطفاً این بار تا دیر نشده جام زهر را بنوشید!

صفحه ۱۱

- حقوق های نجومی مدیران، فقر و فلاکت برای کارگران و مزد بگیران

صفحه ۱۲

- ترقند مجلس برای تفرقه در میان جنبش مزدبگیران

صفحه ۱۳

- من او را چنین به یاد دارم

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن



زنان در صف مقدم مبارزه

برای آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و برابر حقوقی ایستاده‌اند

۸ مارس یادآور مبارزات پیگیر زنان در نیویورک و در بسیاری از کشورهای دیگر است. در پرتو مبارزات یک قرن و اندی، اکنون زنان در اکثر کشورهای در صحنه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حضور انکار ناپذیر و اثرگذار دارند. زنان در واحدهای تولیدی و خدماتی، در پارلمان‌ها و مراکز تصمیم‌گیری در اکثر کشورها نقش ایفاء می‌کنند و در حرکت‌های اعتراضی و جنبش‌های اجتماعی، دوشادوش مردان می‌رزمند، آگاهی را در جامعه اشاعه می‌دهند و مطالبات خود را بر حکومت‌ها تحمیل می‌کنند. زنان در طول یک قرن و نیم برای کسب جایگاه شایسته خود کوشیده‌اند. با وجود این کوشش‌ها، در غرب هنوز برابری کامل بین زنان و مردان تأمین نشده و بسیاری از تشکلهای زنان و سازمان‌های مدنی برای تأمین برابر حقوقی و افزایش سهم زنان در پارلمان‌ها و در مدیریت‌های سیاسی مبارزه می‌کنند.

در ایران، ما شاهد تغییر جدی در موقعیت اجتماعی زنان هستیم. زنان در حوزه تحصیلات عمومی و تحصیلات عالی به رشد قابل توجهی دست یافته‌اند، به طوری که بیش از نیمی از پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. زنان در عرصه‌های هنر و ادبیات، ترجمه و تالیف، روزنامه‌نگاری و کارهای پژوهشی، فضاهای تازه‌ای را برای خود آفریده‌اند. اما به رغم تغییرات عینی در شرایط زیست و حضور در حوزه‌های مختلف اجتماعی، همچنان در موقعیت فرودست در جامعه قرار دارند. از جمله در بازار کار و دستمزدها. سهم زنان از بازار کار از ۱۶ درصد فراتر نرفته و دستمزد زنان در اکثر مشاغل کمتر از مردان است. حکومت برای بیرون راندن زنان از بازار کار، در صدد بازنشسته کردن زنان با سابقه کار ۲۰ ساله است.

در کنار قوانین ضدزن جمهوری اسلامی، سنت‌های عقب‌مانده مذهبی، آداب و رسوم ارتجاعی، فرهنگ مردسالاری که زن را موجودی درجه دو و در مالکیت و کنترل مرد به حساب می‌آورد، مانع جدی برای دستیابی زنان به حقوق برابر با مردان است. سنت‌ها و فرهنگ مردسالاری در کشور ما، با قوانین تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی در آمیخته و وضعیت دشوار و پیچیده‌ای به وجود آورده است.

زنان از همان سال‌های اول انقلاب در مقابل تحمیل حجاب اجباری و قوانین ارتجاعی در محل زندگی و کار، در خیابان‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها ایستادند، مقاومت سراسری هر چند بدون سازمان را پایه‌گذاری کردند و هزینه آن را پذیرا شدند. حکومت با راه‌اندازی گشت‌های خیابانی، اظهارها، تهدیدها و دستگیری‌ها قادر نشده است تمام برنامه خود را بر زنان تحمیل کند.

بربستر مقاومت‌های زنان، تبعیض‌ها و تناقض‌ها، سنت‌ها و فرهنگ مردسالاری، در دهه‌های گذشته جنبش زنان ایران شکل گرفته و بالیده است. این جنبش با وجود تهدیدها و فشارها، بگیر و ببندها، از فرصت‌ها بهره‌جسته و گسترش یافته است. جنبش زنان منحصر به نیروهای سکولار نیست و دامنه آن وسیع‌تر بوده و فمینیست‌های اسلامی را هم شامل می‌شود. جنبش زنان در دوره اصلاحات دامن گسترده، بر پویایی خود افزود، کمپین‌های مختلف راه‌انداخت، برفضای سیاسی کشور تأثیر گذاشت، مطالبات زنان را در رسانه‌ها مطرح کرد، فعالین زیادی را به سوی خود جلب نمود و به عنوان یکی از جنبش‌های اجتماعی زنده و پویا در بین فعالین مدنی و سیاسی جای خود را باز کرد. با وجود تشدید فشارها و تهدیدها بعد از روی کار آمدن احمدی‌نژاد، جنبش زنان ماند و بر توانائی خود افزود.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، جنبش اعتراضی - جنبش سبز - شکل گرفت. مردم به خیابان‌ها آمدند و پرچم شعار "رای من، کو؟" را برافراشتند. جنبش سبز چند ماه در خیابان‌ها ماند، حکومت ایران را به چالش کشید و نوک حمله را متوجه دیکتاتور کرد. جنبش زنان در این جنبش فعالانه شرکت نمود و از آن تأثیر پذیرفت. این امر تبیین موقعیت جنبش زنان و پیوند آن با جنبش عمومی را به میان کشید. گروهی با موضع افراطی بر حفظ استقلال جنبش زنان و فاصله‌گیری از جنبش سبز و دیگر جنبش‌ها پای فشردند و گروه دیگری با تأکید بر جنبش سبز، منکر جنبش زنان شدند و اولویت مطالبات عمومی سیاسی را مبنا قرار دادند. اما گرایش غالب در جنبش زنان بدرستی از تجربه‌های هر دو جنبش بهره گرفت و با باور به استقلال و پیوند آندو، جنبش زنان را در موقعیت مساعدتری قرار داد.

واقعیت این است که جنبش زنان را نمی‌توان از افت و خیزهای جنبش عمومی دمکراتیک جدا کرد. اگر جنبش دمکراتیک پیش برود، جنبش زنان را تحت تأثیر قرار خواهد داد و فضا را برای حضور و تأثیرگذاری آن فراهم خواهد کرد. زمانی که جنبش دمکراتیک بر اثر سرکوب در موقعیت تدافعی و عقب‌نشینی قرار می‌گیرد، جنبش زنان هم از گزند آن مصون نمی‌ماند. بعد از سال ۸۸ چنین روندی پیش رفت و جنبش زنان ایران نیز پس از سرکوب جنبش سبز با رکود نسبی روبرو شد، بسیاری از فعالان آن مجبور به مهاجرت گردیدند، عده‌ای از آنان دستگیر و محکوم شدند و با بالا رفتن هزینه مبارزه، از تحرک فعالین جنبش زنان کاسته شد.

افت نسبی جنبش زنان به معنی مرگ و خاموشی آن نیست. جنبش زنان ریشه در تبعیض جنسیتی، قوانین ضدزن جمهوری اسلامی، فرهنگ مردسالاری و موقعیت فرودست زنان دارد. انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای محلی فرصتی است برای فعال شدن جنبش زنان. جنبش زنان می‌تواند مبتکر کارزارهای مختلف برای طرح مطالبات خود و تأثیرگذاری بر روند انتخابات باشد. کاربست ابتکارات مشترک با جنبش کارگری، جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش ملی - قومی، مبارزات دانش‌جویان و جوانان و روشنفکران در روند انتخابات، می‌تواند به تقویت جنبش‌ها بیانجامد.

زنان کشورمان در صف مقدم مبارزه با استبداد برای کسب آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و برابر حقوقی ایستاده‌اند. این حضور برای نیروهای تحول‌طلب امید و الهام بخش است و برای تاریک‌اندیشان در حکومت جمهوری اسلامی چالش برانگیز و غیر قابل تحمل. آن‌ها برای خاموش کردن اعتراضات زنان به وسائل مختلف متوسل می‌شوند. اما زنان به حرکت‌های مبتکرانه روی می‌آورند و در بزنگاه‌های حساس با استفاده از امکانات موجود، پا به میدان می‌گذارند و حکومت را در این و یا آن عرصه به عقب می‌رانند.

سازمان ما فرارسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن را به زنان ایران صمیمانه شادباش می‌گوید، مبارزات حق‌طلبانه آن‌ها را ارج می‌نهد و از جنبش زنان حمایت می‌کند. امید است که زنان کشور ما در پرتو مبارزات نیروهای آزادیخواه و باورمند به برابر حقوقی زنان، از قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی و فرهنگ مردسالاری رهایی یابند و در ساختن ایرانی آزاد، آباد و دمکراتیک و فارغ از تبعیض و ستم نقش شایسته ایفاء نمایند.

هیئت سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۶ اسفند ۱۳۹۵ (۶ مارس ۲۰۱۷)

تحول دمکراتیک در کشور ما با دعوت از ترامپ برای اتخاذ سیاست تحریم و تغییر حاصل نمی‌شود!



پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات آمریکا، صفتبندی سیاسی جدیدی را در آمریکا و جهان شکل داده است. بخش بزرگ مردم آمریکا و طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی و تشکل‌های مدنی در پهنه گیتی - به شدت نگران از روی کار آمدن ترامپ و پیامدهای احتمالی فاجعه‌بار آن - به مقابله با او برخاسته‌اند. از سوی دیگر بخش قابل توجهی از مردم آمریکا، برخی دولت‌ها و نیروهای سیاسی از پیروزی ترامپ خوشحالند و معتقدند برای پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های آن‌ها، شرایط مطلوبی فراهم آمده است. در این ردیف می‌توان دولت دست راستی نتانیاهو در اسرائیل، عربستان سعودی و نیروهای راست افراطی اروپا را نام برد.

در کشور ما هم نیروهائی که در طیف راست قرار دارند، از پیروزی ترامپ ابراز خرسندی کردند. نیروهای راست افراطی در کشور ما در این توهم بودند که ترامپ "برجام" را پاره کند، مناسبات دو کشور را به دوره تنش‌زای پیش از برجام باز گرداند و در نتیجه آن شرایط برای پیروزی در انتخابات آتی ریاست جمهوری را برای آنان فراهم سازد. خوشحالی نیروهای راست افراطی، اما چندان دوام نیاورد. ترامپ برجام را پاره نکرد بلکه جمهوری اسلامی را در کلیتش به عنوان "اصلی‌ترین کشور حامی تروریسم در جهان و منطقه خاورمیانه" معرفی نمود، به تهدید و تحریم آن روی آورد و در سمت شکل دادن به اتحادی از آمریکا، اسرائیل، عربستان و برخی کشورهای عربی اقدام نمود. با این وجود نیروهای مذکور هنوز در سودا بهره‌گیری از وضعیت کنونی برای تقویت موقعیت خویش در حاکمیت‌اند.

بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی بعد از پیروزی ترامپ در پیام‌های شادباش، ابراز امیدواری کردند که ترامپ سیاست تعامل با جمهوری اسلامی را کنار بگذارد و سیاست تحریم و تغییر را پی بگیرد.

۳۰ تن از فعالین سیاسی که خود را در طیف لیبرال‌ها تعریف می‌کنند، طی نامه‌ای خواستار افزایش تحریم‌های دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی و کمک به ایرانیان طرفدار دمکراسی شدند. رضا پهلوی هم ضمن تبریک پیروزی ترامپ، از او خواست که به مردم ایران کمک کند تا این رژیم را تغییر دهند. او در این مدت طی چند مصاحبه تقاضای خود را تکرار کرده و درخواست ملاقات با ترامپ را نموده است. مصطفی هجری دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران نیز پیام شادباشی به ترامپ ارسال کرد. سازمان مجاهدین خلق ایران که جای پائی در میان نیروهای تندرو آمریکا و عناصری از کابینه ترامپ دارد، به سیاست فشار به دولت ترامپ برای اتخاذ سیاست تحریم و تغییر روی آورد. چندی پیش بیست و سه تن از مقام‌های ارشد پیشین آمریکائی در نامه‌ای به دونالد ترامپ، خواستار همکاری او با "شورای ملی مقاومت ایران" شدند.

وجه مشترک دعوت‌کنندگان، تلاش برای سوق دادن دولت ترامپ به سوی اعمال تحریم‌های فراگیر و فلج کننده، افزایش تنش و حتی اتخاذ سیاست تغییر رژیم ایران به هر قیمت است. تجربه تحریم و تغییر رژیم از طریق دخالت نظامی کشورهای خارجی در منطقه خاورمیانه و جهان، نشان داده است که تحریم‌ها و اتخاذ سیاست تغییر رژیم، بیشترین فشار را روی مردم ایران به ویژه کارگران، زحمتکشان و لایه‌های میانی جامعه وارد خواهد آورد، به ناامنی در منطقه دامن خواهد زد و خطر روباوئی نظامی را افزایش خواهد داد.

پرسیدنی است که دعوت‌کنندگان با چه منطقی از کسی می‌خواهند به استقرار دمکراسی در ایران کمک کند که خود تهدیدی است علیه دمکراسی در آمریکا؟ کسی که یک نژادپرست است و در تبلیغاتی انتخاباتی و از زمان سرکار آمدن کلمه‌ای در مورد حقوق بشر و دفاع از دمکراسی در کشورهای دیکتاتوری به زبان نیاورده است، کسی که به صراحت از دولت ارتجاعی عربستان حمایت کرده، آشکارا از ضرورت و مفید بودن اعمال شکنجه دفاع می‌کند و با رسانه‌هائی که از او انتقاد می‌کنند، سر ستیز دارد.

دولت ترامپ، یک دولت دست راستی، افراطی، نژادپرست، پوپولیست و ناسیونالیست است. این دولت با گسترده‌ترین اعتراضات و مخالفت‌ها در آمریکا و جهان از جانب نیروهای صلح‌دوست و دمکراتیک روبرو است. سابقه نداشته است که جهانیان در چنین ابعادی به مخالفت با رئیس جمهور آمریکا برخاسته باشند. آن‌ها ترامپ را یک بلیه تلقی می‌کنند. گروه‌هائی از اپوزیسیون که داعیه دمکراسی و ملی‌گرایی دارند، باید به مردم توضیح دهند که چگونه از چنین دولتی انتظار معجزه دارند؛ معجزه رفع تبعیض و دمکراسی برای ایران.

نیروهای دعوت‌کننده از ترامپ به جای اتکاء به نیروهای تحول‌طلب و دمکراسی‌خواه، با نیروی خارجی می‌خواهند ساختار سیاسی کشور را تغییر دهند. اما آزادی و دمکراسی از خارج توسط دولت‌های دیگر و با تحریم‌های فلج‌کننده در کشور ما پا نمی‌گیرد. دخالت دولت‌های خارجی برای تغییر رژیم ایران، همانند عراق می‌تواند به جنگ داخلی و جان گرفتن جریانی مثل داعش بر بستر زمینه‌های مساعد منجر گردد. دمکراسی امری درون‌زا و هم از اینرو جایگزینی جمهوری اسلامی با حکومت دمکراتیک و سکولار، کار مردم ایران است و با اتکاء به نیروها و نهادهای دمکراتیک می‌تواند تحقق یابد. آلترناتیو ساخته دولت‌های خارجی و یا اپوزیسیون متکی بردولت‌های خارجی برای کشور ما، استبداد دیگری را جایگزین استبداد کنونی خواهد کرد.

...

ادامه در صفحه ۱۲

تبریک به اصغر فرهادی، جامعه سینمایی و مردم ایران



فیلم "فروشنده" به کارگردانی اصغر فرهادی، برنده اسکار بهترین فیلم خارجی شد. اصغر فرهادی دومین باری است که از آکادمی اسکار جایزه بهترین فیلم خارجی را می‌گیرد. او پیش از این با فیلم «جدایی نادر از سیمین» برنده این جایزه شده بود. انوشه انصاری و فیروز نادری - دو ایرانی سرشناس در حوزه فضا - به نمایندگی از اصغر فرهادی در مراسم اسکار شرکت کردند. انوشه انصاری هنگام دریافت جایزه پیام فرهادی را خواند. در بخشی از پیام آمده بود: "غیبت من به خاطر مردم کشورم و شهروندان ۶ کشور دیگری است که به خاطر قانون غیرانسانی ممنوعیت سفر به آمریکا، مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌اند".

ساعاتی پیش از برگزاری مراسم اسکار، به ابتکار صادق خان، شهردار لندن، فیلم فروشنده در میدان ترافالگار لندن به نمایش درآمد. اصغر فرهادی در پیام به مردمی که به تماشای فیلم رفته بودند، گفت بی‌نهایت خوشحال است که واکنش‌ها به حکم ترامپ، جنبشی پویا به راه‌انداخته است. در این پیام آمده بود: "ما همه شهروندان جهانیم و من همه تلاشم را به کار می‌بندم تا از این اتحاد پدیدآمده حراست کنم و گسترشش دهم".

ما اعتراض اصغر فرهادی و ترانه علیدوستی به فرمان ترامپ برای ممانعت از ورود شهروندان ۷ کشور از جمله ایران به آمریکا را ارج می‌گذاریم و اخذ جایزه بهترین فیلم خارجی از آکادمی اسکار را به اصغر فرهادی، جامعه سینمایی کشور و مردم ایران تبریک می‌گوئیم.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۹ اسفند ۱۳۹۵ (۲۷ فوریه ۲۰۱۷)



تجارت اسلحه نیروی محرکه ایده «ناتوی عربی»

سیامک سلطانی

یادداشت سیاسی کارآنلاین

در هفته‌های اخیر، صحنه سیاسی خاورمیانه شاهد تحولات و دیدارهای مهمی بود که همگی جزئی از صفاراتی جدید کشورهای منطقه در تأثیرپذیری از روی کار آمدن دونالد ترامپ و مواضع آشکارا تهاجمی او علیه ایران‌اند. سخنان نمایندگان آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی در کنفرانس امنیتی مونیخ، سفر نتانیاهو به واشنگتن و دیدارش با ترامپ، دیدار وزیر خارجه مصر از دوی و نیز دیدار حسن روحانی از کشورهای کویت و عمان، و در نهایت سخنان اخیر وزیر دفاع اسرائیل مبنی بر پیشنهاد تشکیل «ناتوی عربی»، همگی نشان از تغییر و تحولاتی دارند که «اطاق فکر»های سیاست‌گزاران اصلی منطقه، با احتساب افول موضوع داعش در منطقه، برای آینده منطقه در نظر دارند.

ایده‌های نه چندان جدید

از آنجایی که اغلب «ایده تازه»، همان ایده «فراموش شده» قدیمی است، به ایده ایجاد «ناتوی عربی» نیز می‌توان با همین نگاه نگریست. نخستین بار این ایده در سال ۲۰۱۱ و سپس در سال ۲۰۱۲ توسط دستگاه اداری اوپاما و با شرکت فعال اسرائیل و با هدف تشکیل نیروی واکنش‌سریع از میان ارتش کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بعلاوه ۲ کشور اردن و مراکش، برای مقابله با ایران، طرح گردید. هر ۲ این تلاشها در آن‌زمان با شکست مواجه شدند. بار نخست به دلیل اختلافات بسیار در میان کشورهای «شورای همکاری» و بار دوم، به دلیل تغییر سیاست دولت اوپاما در قبال منطقه و ایران. در ادامه وقایع پیرامون سوریه و عراق و نیز بحرین و در ادامه یمن نیز، ایده «ناتوی عربی» را از دستور خارج کردند. تا این که در فوریه ۲۰۱۵ ژنرال السیسی، رییس جمهور مصر یک بار دیگر ایده تشکیل واحدهای نظامی واکنش سریع از میان کشورهای عربی را متشکل از مصر، عربستان سعودی، بحرین، امارات متحده عربی، اردن و کویت که ستاد مرکزی آن در قاهره و فرماندهی کل آن در اختیار ژنرال‌های سعودی خواهد بود، طرح کرد.

جالب است که با وجود تدارکات همه جانبه، این‌بار عربستان سعودی بود که به دلایل تاکنون ناروشن، از گذاشتن امضای خود پای این پیمان نظامی خودداری کرد. ناگفته نماند که نوعی از ائتلاف نظامی با محوریت عربستان و شرکت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، به همراه واحدهایی از ارتش کشورهای مصر، اردن، سودان و مراکش در جنگ یمن بوجود آمد؛ اما این‌بار بطور مشخص این ایده با نام

«ناتوی عربی» طرح گردیده است.

چرا «ناتوی عربی» و چرا از زبان اسرائیل؟

پیشنهاد ایجاد ناتو عربی این بار توسط وزیر دفاع اسرائیل و در گفتگوی با «دی ولت» مطرح گردید. روزنامه آلمانی «دی‌ولت» صبح سه‌شنبه (۲۸ فوریه/ ۱۰ اسفند) به نقل از اویگدور لیبرمن، دشمن مشترک اسرائیل و کشورهای عربی «میان‌رو» منطقه را ایران معرفی کرده و خواستار ایجاد ائتلافی دفاعی مطابق الگوی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شده است.

وزیر دفاع اسرائیل تأکید کرده که اکنون زمان آن فرارسیده که همه کشورهای «میان‌رو» خاورمیانه به شکل علنی یک «ائتلاف ضد ترور» تشکیل دهند.

لیبرمن می‌گوید کشورهای سنی‌مذهب «میان‌رو» به این واقعیت پی برده‌اند که «خطر بزرگ» برای آنها نه اسرائیل بلکه جمهوری اسلامی ایران است. او افزود: «به باور من کشورهای میان‌روی عربی برای بقا به اسرائیل بیشتر نیاز دارند تا اسرائیل به آنها.»

وزیر دفاع اسرائیل با بیان این که وجود یک «اتحاد نانوشته» کافی نیست تصریح کرد، وقتی یک «ائتلاف واقعی» شکل بگیرد، همه طرف‌ها تعهدات واقعی خواهند داشت.

پیمان آتلانتیک شمالی بر پایه این اصل شکل گرفته که هر کشور عضو در برابر خطرهای احتمالی از دیگر اعضا حفاظت می‌کند و از سوی آنها محافظت می‌شود. (منبع: دویچه وله به زبان فارسی)

طرح این سخنان از جانب وزیر دفاع اسرائیل، حاوی چند نکته مهم و قابل تأکید است. نخست این که، انتظار می‌رفت این سخنان نه از زبان وزیر دفاع اسرائیل، بلکه از زبان ترامپ و یا یکی از مقامات تیم ترامپ، شنیده شود. علت نیز روشن است: شاید برخی مقامات دولتی در این یا آن کشور عربی، تمایل به نزدیکی و اتحاد عمل با اسرائیل در قبال «خطر ایران» داشته باشند، اما برای افکار عمومی در کشورهای عربی، حتی در میان آنانی که از نگاه اسرائیل «میان‌رو» محسوب می‌شوند نیز، ایران کشوری است مسلمان و نباید برای مقابله با «خطر ایران»، در کنار اسرائیل قرار گرفت. «دشمن دشمن من، الزاما دوست من نیست».

نکته دیگر این که به نظر می‌رسد ترامپ در محاسبات خویش در مورد تعیین سیاست در منطقه خاورمیانه متأثر از لابی اسرائیل در آمریکا، تلاش دارد که نقش «برتر» در منطقه را به اسرائیل واگذار کند. برای رسیدن به این هدف نیز،

ترامپ نیازمند برخی «اقدامات تدارکاتی» است. از جمله این اقدامات اعلام بررسی ثبت «سیاه پاسداران انقلاب اسلامی» در فهرست سازمان‌های تروریستی است. در صورت تحقق این امر، ضربه سنگینی به سیاست منطقه‌ای ایران در همه عرصه‌ها از جمله نظامی و اقتصادی، وارد خواهد شد.

آرزو می‌توان کرد اما ...

روشن است که به دلیل وضعیت سپاه چه در عراق و چه در سوریه و پیچیدگی‌های موجود در هر ۲ کشور، تصمیم‌گیری و اجرای این تصمیم در این زمینه برای ترامپ آسان نخواهد بود. لذا لازم است که ابتدا نقش دولت ایران را در منطقه کاهش دهد و سپس به سپاه بپردازد. هرچند در آغاز ریاست جمهوری ترامپ میان برخی محافل و ناظران اوضاع منطقه مطرح گردید که آمریکا با نزدیکی به روسیه، در سمت انزوای هرچه بیشتر ایران حرکت خواهد کرد، اما هم موضع ترامپ در قبال «مسئله کریمه» و هم نقش «آرامش در منطقه قفقاز و مرزهای جنوبی روسیه» در استراتژی دراز مدت این کشور، تردید در مورد درستی این دیدگاه ایجاد کرده است.

در رابطه با تلاش به ایجاد ناتوی عربی مورد دیگری نیز وجود دارد. به نظر می‌رسد که تلاش به آوردن نام «اخوان‌المسلمین» در فهرست سازمان‌های تروریستی از طرف آمریکا، نیز به درخواست مصر و با پشتیبانی عربستان صورت گرفته است. این اقدام نیز قطعاً با مخالفت قطر و ترکیه به مثابه حامیان اصلی این تشکیلات مواجه خواهد شد. باید به این نکات «شیطنت»‌های هر از گاهی مصر در نزدیکی با روسیه و واکنش تنبیهی عربستان در قبال مصر را نیز اضافه کرد. تجربه ناموفق جنگ یمن و نیز روابط تنگاتنگ تجاری امارات متحده عربی با ایران، تأییدی اند بر این امر که تلاش به «اتحاد اعراب معتدل» با محوریت عربستان و نقش «دست‌بالای» اسرائیل در منطقه را می‌توان ناموفق اعلام نمود.

اما مهم‌ترین و آخرین نکته در سخنان وزیر دفاع اسرائیل، همان «ابراز آمادگی» اسرائیل جهت تجهیز ارتش «اعراب معتدل» به تکنولوژی پیشرفته نظامی است که مسلماً رایگان نبوده و دم خروس نظامی است که مسلماً دیگر تجهیزات نظامی از پشت قیاب «خطر ایران» و لزوم ایجاد «ناتوی عربی» بیرون می‌زند.

تلاش‌های اخیر دولت ایران در جهت عادی سازی روابط دیپلماتیک با کشورهای عربی منطقه، هرچند مثبت اند، اما تا زمانی که در ایران پرچم‌ها به آتش کشیده می‌شوند و مرگ بر این و یا آن کشور از بلندگوها شنیده می‌شود و با چاشنی آزمایش‌های موشکی همراه می‌گردند، میدان برای یک‌تازای حامیان جنگ و سوداگران سلاح فراهم خواهد بود.

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر تحداً تلاش کنیم

مقابله با جمهوری اسلامی در "عمق استراتژیک" آن

علی پورنقوی



یادداشت سیاسی کارآنلاین

آیا جنگ لفظی اوج گیرنده کنونی بین ایران و آمریکا، به جنگ نظامی بین دو کشور خواهد انجامید؟ این پرسشی است که این روزها، یعنی در نخستین هفته های پس از آغاز ریاست جمهوری ترامپ، مکرراً مطرح می شود. این درست است البته که مواضع ترامپ نسبت به برجام و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، از همان نخستین روزهای ورود او به مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا هیچ تردیدی را باقی نگذاشته بودند که خاتمه دوران ریاست جمهوری اوباما، خاتمه یک دوران نسبتاً آرام، و پیروزی ترامپ آغاز فصل تنش آلوده دیگری در مناسبات دو کشور خواهد بود. ترامپ برجام را توافقی ابلهانه و بسیار بد خوانده و وعده کرده بود که در صورت پیروزی، این توافق را پاره خواهد کرد. او قریب یک سال پیش به صراحت برهم زدن برجام را یکی از اولویتهای خود اعلام کرد. همچنین او مکرراً ایران را به "اصلیترین حامی تروریسم در جهان" منتسب کرده بوده است.

اما واقعیت این است که ترامپ بسیاری مواضع جنجالی دیگری را نیز اعلام کرده و گاه در فاصله فقط چند روز، از این یا آن موضع عقب نشسته است. عقب نشینی از مواضع اعلام شده نسبت به چین مصداق بسیار برجسته این نکته است. به علاوه این عقب نشینی شامل پاره کردن برجام نیز می شود. گذشته از نیروهای راست افراطی در حاکمیت ایران، که پیروزی ترامپ را دستمایه ای برای تقویت موفقیت خود در درون جمهوری اسلامی تشخیص داده اند، بوده اند نیروهائی نیز که با حرکت از منافع ملی - در معنای وسیع و واقعی ملی - ترامپ را "ناحریپیشه ای که می توان با او معامله کرد" می پنداشته اند. در چشم این نیروها تهدید "پاره کردن برجام" تهدیدی برای پائین آوردن نرخ معامله بوده است.

اما در همین چند هفته ای که پیشتر آمده ایم، روشنتر شده است که اگر ترامپ اهل معامله با چین، روسیه یا اتحادیه اروپا باشد، چندان اهل معامله با ایران نیست. شاید به این دلیل که معلوم نیست ایران کدام امتیاز واقعی را می تواند به او بدهد. به عبارت دیگر، روشن است که "ترامپ ناچریپیشه" در هر معامله ای دست به محاسبه ریسک بزند. در این صورت او قطعاً در عدم معامله با هر یک از سه طرف نامبرده، و حتی با مکزیک، به دلایل مختلف ریسکهای سنگینی را تشخیص خواهد داد. اما اهمیت و حدود ریسکهای عدم معامله با

جمهوری اسلامی برای ترامپ کدام اند، و اهمیت استراتژیک ایران برای ترامپ، برای آن که دست به معامله ای با ایران بزند، کدام اند؟ حائز اهمیت است در نظر داشته باشیم که گرچه ترامپ در این فاصله برجام را پاره نکرده است، اما هم اظهارات او و دیگر اعضای دولت اش، و هم دیگر اقدامات تا کنونی اش در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران، نه تنها واجد هیچ نشانه ای از معامله نیستند بلکه ترسیم کننده مناسباتی اند که در آن "عدم معامله" کمابیش به معنای مقابله است.

مبتنی بر رویدادهای کانونی ناظر به این موضوع در هفته اخیر، به نظر می رسد مجموعه دستگاه سیاست گذاری خارجی آمریکا به این نتیجه رسیده است که اگرچه مقابله با جمهوری اسلامی ایران در درون مرزهای آن اقدامی از هر پاره بسیار پرخطر برای آمریکا خواهد بود، اما مقابله در بیرون از مرزهای آن، در آنجاهائی که جمهوری اسلامی ایران آنها را به عنوان "عمق استراتژیک" خود تعریف کرده است، ریسک چندان سنگین نیست. سخن بر سر مقابله با جمهوری اسلامی در سوریه، عراق و به اعتباری در یمن و لبنان است. "ایران را باید به مرزهای خودش برگرداند"، که از زبان یک مشاور نظامی دولت عربستان ابراز شده است، جمع بندی موجز این رویکرد است.

شواهد بسیاری از این رویکرد وجود دارند، که دو مورد از آنها برجسته ترین اند: جزء جزء گزارشی که چندی پیش روزنامه وال استریت ژورنال منتشر کرد و نیز اظهارات عادل الجبیر، وزیر امور خارجه عربستان، در مصاحبه خود با لیز دوست (Lyse Doucet) خبرنگار بی.بی.سی. مؤید این رویکرد آمریکا و متحدان منطقه ای آن نسبت به جمهوری اسلامی ایران و کیفیت مقابله با آن اند. مصاحبه عادل الجبیر دیروز، ۲۱ فوریه ۲۰۱۷، یک روز پس از مصاحبه همین خبرنگار با محمدجواد ظریف انجام شده است.

بر اساس گزارش وال استریت ژورنال "کشورهای عربی حوزه خلیج [فارس] قرار است با همکاری آمریکا و با مشارکت اسرائیل، ائتلافی نظامی شبیه به ناتو را در منطقه تشکیل دهند. ائتلاف مذکور کشورهای عربستان، امارات، مصر و اردن را شامل خواهد شد... این روزنامه از قول دو مقام عرب می افزاید که «یمن اولین آزمون ائتلاف جدید خواهد بود. آمریکا کمک نظامی به کارزار علیه یمن را تشدید و دریای سرخ را امن خواهد کرد».

انتخاب یمن به عنوان "اولین آزمون ائتلاف" انتخابی بسیار بدیهی است: هم ائتلاف هنوز در ابتدای کار خواهد بود، هم یمن از زمره نقاط "کم عمق استراتژیک" جمهوری اسلامی است و هم این که نیروهای آن در این کشور حضور ندارند. اما چنان که اشاره شد، عادل الجبیر در مصاحبه اش با بی.بی.سی. در واقع آشکار می کند که

رویکرد مذکور محدود به یمن نخواهد بود و از جمله عراق و سوریه را هم شامل خواهد شد. او به این سؤال که "آیا بدون توسل به زور می توان ایران را از سوریه و عراق بیرون کرد؟"، پاسخ مستقیمی نمی دهد، بلکه اعزاز نیرو توسط جمهوری اسلامی به عراق و سوریه را اقداماتی بی ربط به ایران می نامد. اینها سخنان قابل توجهی نیستند. سخن قابل توجه در این مصاحبه، که اهمیت دارد بدون "عصیت و تعصب ناسیونالیستی" به آن نگاه شود، تصریح او بر این نکته است که "اگر ثبات به سوریه برگردد نقشی برای ایران وجود نخواهد داشت". روشن است که مقامات جمهوری اسلامی ایران - خواه سیاسی و دیپلماتیک، خواه نظامی - الجبیر را از جمله در این گفته اش نیز تخطئه کنند. اما در مجموعه معاملاتی که ترامپ ممکن است پیش ببرد، معامله بزرگی با روسیه متصور است که یکی از اجزاء آن وضعیت مورد اشاره الجبیر است؛ معامله ای به مراتب بزرگتر از آن که جمهوری اسلامی در رقابت با آمریکا و معامله با روسیه قادر به هموردی با آن باشد. چرخش حیرت آور ترکیه در هفته های اخیر - از ابراز همکاری و "توافق ۹۰ درصدی با ایران" در آستانه "استانه" (پایتخت قزاقستان) تا اظهارات رئیس جمهور و وزیر امور خارجه این کشور در انطباق کامل با، و حتی مقدم بر، اظهارات الجبیر دایر بر "ترویج فرقه گرایی توسط ایران در سوریه و عراق" - باید به کفایت گویا باشد. گویا تر از این هم، تمام رفتار روسیه با جمهوری اسلامی در سیاست سوری اش از پس از فتح حلب.

بولتن کارگری شماره ۱۷۵

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تحلیل هفته: حقوق های نجومی مدیران، فقر و فلاکت برای کارگران و مزدبگیران

از تجربه دیگران: پژوهشی در اتحادیه های صنفی قبرس، تاریخچه جدایی ها و چالش های مشترک آینده (بخش پایانی)

دیگر کشورها: کانون متحده کارگران کلمبیا در کنفرانس مبارزه کار کودک را لغو کنید! علیه کار کودکان:

از جهان کار: قرارداد اجتماعی و آینده کار ترجمه منتخب: مبارزه و مقاومت زنان کارگر در کره جنوبی دهه ۱۹۷۰

گزارش: برخورد خشونت بار با کارگران شرکت واحد

تشکل ها: بیانیه اتحادیه آزاد کارگران ایران پیرامون حداقل مزد سال ۱۳۹۶: بوق و کرناای تعیین سید هزینه، سفره خالی کارگران پر نمی شود

بزرگداشت: تاریخ مختصری از روز جهانی زن (۸۸ مارس)

مناسبات ایران و آمریکا بر محور برجام

گفتگوی کارآنلاین با بهروز بیات



در سطور زیر گفتگوی کار آنلاین را با بهروز بیات در باره سیاستهای ترامپ در ارتباط با ایران، با تمرکز بر تهدیدات او برای "پاره کردن برجام"، در بافتار کلی تر مناسبات آمریکا با دیگران می خوانید. بهروز بیات فیزیک پیشه و کارشناس هسته ای است که در کنار مسائل عمومی سیاسی به ویژه به تفصیل به مناقشه هسته ای میان ایران و غرب پرداخته است.

انتخاب ترامپ، اظهارات او و چهره های کانونی دیگری در دولت او در باره برجام از سوئی، و از سوی دیگر اظهارات متقابل مقامات ایران و تست موشکی، مجدداً مناسبات ایران و آمریکا را تنش آلوده و به یکای موضوعات نسبتاً حاد جهانی تبدیل کرده است. لطفاً در ابتدا توضیح دهید وضع برجام و رفتار طرفهای مختلف نسبت به آن تا حال حاضر چگونه بوده است. به عبارت دیگر آیا هیچ محمل واقعی یا بهانه ای در رفتار این یا آن طرف وجود داشته است، که طرف دیگر بخواهد آن را دستاویز پاره کردن برجام یا آتش زدن آن کند، یا این که مجموعاً طرفهای برجام به تعهدات خود وفادار بوده اند؟

پیشگفتارانه در خور یادآوری است که اختلافات جمهوری اسلامی با غرب به ویژه آمریکا بسیار فراتر از آن اند که به مناقشه هسته ای فروکاسته شوند. با وجود اینکه غرب پشتیبان جدی رژیم شاه در ایران بود و از این روی در مراحل از انقلاب در برابر جنبش قرار داشت، اما تجربه نشان داده است که غرب انعطاف کافی دارد که خودش را پس از پیروزی با رژیم جدید تطبیق دهد، به ویژه هنگامیکه سیستم اقتصادی و اصل مالکیت خصوصی مورد تعرض واقع نشود. امری که در جمهوری اسلامی صورت نگرفت. اما جمهوری اسلامی از آغاز برپا شدن اش با رفتار خصمانه و انعطاف ناپذیر در برابر غرب به ویژه ایالات متحده و اسرائیل شرایطی را به وجود آورده بود که آمریکا را باورمند کرده بود که باید به تغییر رژیم در ایران دست یازد. اما پس از ناکامی ایالات متحده در فاجعه حمله به عراق این گرایش به تغییر رژیم دگرگونه شد و در وجه غالب به کوشش در تغییر رفتار جمهوری اسلامی مبدل شد. غرب در تاکید و فراتر از آن گزافه گوئی در مورد برنامه هسته ای جمهوری اسلامی دو هدف را پیگیری میکرد: نخست، جلوگیری از مسلح شدن ایران

«استکبار» تبدیل به ایدئولوژی جایگزین فرادست در جمهوری اسلامی شد. بر پا نگهداشتن این ایدئولوژی و تحرکات معطوف بدان طبیعتاً دشمنی آمریکا و اسرائیل را برانگیخته است. بازداشتن آمریکا و اسرائیل از اقدام نظامی بر ضد جمهوری اسلامی از یکسو انگیزه برنامه هسته ای شد و از دیگر سو عامل بر پا کردن و تسلیح حزب الله در بیخ گوش اسرائیل به مثابه تهدید این کشور شد، اما برای روزگار اضطرار. فرستادن سپاه قدس به فراسوی مرزهای کشور تکمیل کننده این سیاست بوده است. تحریک اقلیت های شیعه در کشور های عربی را نیز میتوان بسان وسیله فشار بر متحدان مستبد و سختنارا ناپایدار غرب در منطقه از جانب جمهوری اسلامی نامید.

بدین ترتیب عداوت پیگیر با منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه دو کشور را بر آن داشت که به سیاست هائی روی آوردند که یا به تغییر رفتار یا به تغییر رژیم منجر شوند.

این استدلال را مکرراً می شنویم که برجام برای مهار برنامه کنونی هسته ای جمهوری اسلامی مناسب است، اما برای مهار برنامه بعدی آن نه! آیا چنین است؟

به گمان من برجام در شرایط متعارف همه راه ها را برای نظامی کردن برنامه هسته ای ایران بسته است. زیرا که برای ۱۰ و ۱۵ تا ۲۵ سال محدودیت های شدیدی را پذیرنده است. فراتر از این با پذیرش و اجرای پروتکل الحاقی قرارداد منع گسترش جنگافزارهای هسته ای و پاره ای مقررات دیگر برای زمانی نامحدود راه های نظامی کردن بسته شده اند. به ویژه نظارت آژانس بین المللی انرژی اتمی بر زنجیره پشتیبانی از استخراج تا پسمانداری اورانیوم برای مدت ۲۵ سال راه را برای هرگونه سوء استفاده فرضی مینماید. منظور از شرایط متعارف در بالا همانا شرایطی است در حد پائین تر از تصادم شدید یا گذر از آستانه یک جنگ.

به این ترتیب می توان گفت که مخالفت ترامپ با برجام ناشی از "تمرد" جمهوری اسلامی از برجام نیست و علت و انگیزه پایه ای تری دارد. این انگیزه کدام است و با توجه به موضع ترامپ نسبت به روسیه و نیز شعارهای او برای "سامان داخلی" آمریکا، چگونه آن را توضیح می دهید؟

بله، قطعاً میتوان گفت که مخالفت ترامپ ناشی از بدعهدی ایران در مورد برجام نیست. فزون بر آنچه در پاسخ به پرسش نخست بیان کردم، دو گونه انگیزه میتوان در گام های ترامپ انگاشت: یکم مخالفت تاریخی جمهوریخواهان و متحدانشان اسرائیل و سعودی ها با هر گونه توافقی با ایران ...

ادامه در صفحه ۷

به جنگافزار هسته ای و دوم دستاویزی برای تجهیز افکار عمومی و ایجاد اجماع جهانی برای تغییر رفتار رژیم ایران. از این روی هر دولتی که در آمریکا زمامدار باشد در جهت تغییر رفتار جمهوری اسلامی خواهد کوشید: اوپاما با ملایمت و امیدوار به گشایشی اقتصادی و سیاسی و در پی آن آمیختن با جهان که منجر به تغییر رفتار رژیم شود و جرج دبلیو بوش و اکنون دونالد ترامپ که میخواهند با شتاب و شدت بیشتر به این هدف برسند و چنانچه موفق نشوند حتی تحت شرایطی با به کاربردن نیروی نظامی در جهت تغییر رژیم عمل کنند. به گمان من این رویه ها ادامه خواهند یافت و تا حدودی مستقل از وفای به عهد ایران در برجام اند. و گرنه آنچه که شواهد عینی نشان میدهند این است که تا کنون هیچیک از دو سوی متعهد به توافق جامع هسته ای موسوم به برجام پیمان را نشکسته است.

در انعطاف و قابلیت تطبیق آمریکا، بر "عدم تعرض به سیستم اقتصادی و اصل مالکیت خصوصی" تأکید کردید. آیا سیاستهای جمهوری اسلامی در این زمینه اند که آمریکا را به "تغییر رفتار" یا حتی "تغییر رژیم" جمهوری اسلامی ترغیب می کنند - که جمهوری اسلامی تعرضی به مالکیت اقتصادی و سیستم اقتصادی ندارد، یا "رفتار خصمانه و انعطاف ناپذیر" جمهوری اسلامی نسبت به آمریکا و اسرائیل، به عبارتی کلیتر سیاست خارجی آن؟

انعطاف غرب در روبروئی با رژیم های نوینی که در اثر سقوط رژیم های طرفدار غرب زمام امور را در دست گرفته اند سابقه تاریخی دارد؛ از افریقای جنوبی تا رودزیا (زیمبابوه کنونی)، نظامیان اندونزی (دولت سوهارتو) و در دوران اخیر مصر (مبارک) و تونس و بسیاری موارد دیگر. تاریخاً و اصولاً غرب و آمریکا تنها هنگامی کم یا بی انعطاف میشوند که سیستم اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی مورد تعرض قرار گیرد.

حالا چرا با این وجود غرب به ویژه آمریکا ابتدا گرایش به تغییر رژیم و سپس تغییر رفتار رژیم داشته است، ناشی از کنش جمهوری اسلامی است. عدم اعتماد به نفس از یکسو و بی اعتمادی به غرب از دیگرسو رژیم انقلابی را به دشمنی با غرب سوق داد. پس از آن عداوت با غرب ابزاری برای راندن گرایشهای اسلامی معتدل از حاکمیت شد- اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری دیپلمات ها به مثابه انقلاب دوم.

پیرو برآورده نشدن وعده های اولیه رهبری جمهوری اسلامی و نتیجتاً زایل شدن مشروعیت اجتماعی رژیم، ستیزه جوئی با غرب و اسرائیل تحت عنوان مبارزه با

مناسبات ایران و ...

ادامه از صفحه ۶
 برای حفظ فشار بر جمهوری اسلامی در سوبه تغییر رژیم یا تغییر رادیکال رفتار و دوم اجرای تعهدات اسلام ستیزانه اش در برابر آن بخش از طرفدارانش که این جنبه خارجی و اسلام ستیزی برایشان انگیزه پشتیبانی بوده است. ایران عجلتاً کم هزینه ترین و ضعیف ترین حلقه زنجیره کشور های اسلامی است، که درافتادن با آن، در درون امریکا نشانه برآورده کردن وعده اسلام ستیزی است. در عین حال این امکان را به متحدان امریکا مانند شیوخ عرب و دیگر کشور های همسویه شان می دهد که با برجستن جنبه ایران ستیزانه اش روی اسلام ستیزی آن سرپوش بگذارند- یعنی برای این رژیم ها جنبه ایران ستیزی اش از اهمیتی بیشتر برخوردار است.

در اظهارات مقامات امریکا نسبت به برجام ۲ رویکرد متفاوت و حتی متضاد وجود دارند: ۱- پاره کردن برجام، ۲- بازنگری در آن، ۳- رعایت اکید آن. بیاید لحظه ای رفتار جمهوری اسلامی را در ارتگذاری بر هر یک از این رویکردها نادیده بگیریم. با توجه به عقب نشینیهای که در روزهای اخیر در برخی مواضع ترامپ دیده ایم، فکر می کنید کدام یک از این رویکردها تفوق یابد؟

به گمان من، نظر به اینکه نقض مستقیم برجام مشکلات زیادی در گستره بین المللی از جمله و به ویژه با اتحادیه اروپا ایجاد میکند، ترامپ به این مهم دست نخواهد یازید. همانگونه که در این مدت کوتاه مشاهده کرده ایم، دولت ترامپ خواهد کوشید در عرصه های دیگر فشار را به جمهوری اسلامی افزایش دهد و با نامساعد و نامطمئن کردن جو تجارت با ایران، اثرات مثبت برجام را محدود نگهدارد.

لطفاً بیشتر توضیح دهید منظور از "افزایش فشار در عرصه های دیگر" چیست و ابزارها و اثرات احتمالی آن کدام اند، مثلاً اعمال تحریمهایی در خارج از چارچوب برجام؟

هنوز نمی توان با دقت کافی گفت که ترامپ چه سیاستی را در قبال ایران اعمال میکند. اما میتوان برایش چند رهیافت را تصور کرد: ممانعت از گسترش بازرگانی ایران پسابرجام با کم کاری یا وضع تحریم های گوناگون به بهانه های واهی و واقعی معطوف به سیاست ایران در منطقه، مانند تحریم هایی که متعاقب آزمایش موشکی وضع کردند. این نوع اقدامات جو پسابرجام را به سوی ناامنی و بی اعتمادی به وضع موجود دگرگون میکند و مانع سرمایه گذاری های کلان در عرصه گاز و نفت و دیگر بخش های مهم صنعتی می شود.

دوم، با تقویت و ارائه پشتنگرمی و پشتیبانی به جبهه مخالفان جمهوری اسلامی در منطقه مانند اسرائیل، عربستان سعودی، شیخ نشینان حاشیه خلیج فارس، شرایط را برای دخالت

نظامی مستقیم شان یا تهدید به آن فراهم کنند یا به میانجی گروه های ستیزه جوی قومی در خوزستان، بلوچستان، کردستان همچون گروه های افراطی مسلح سرنگونی طلب مانند مجاهدین، با ایجاد آشوب جمهوری اسلامی را تحت فشار شدید قرار دهند. در هر حال چند رژیم با سابقه ای سیاه به جان هم می افتند و تاوان آن را مردم منطقه باید بپردازند.

سوم، با دخالت مستقیم ارتش ایالات متحده از طریق بمباران هوایی مراکز مهم نظامی، صنعتی و زیرساختی، کشور را سال ها به پس برانند - این رهیافت هر چند که کمتر محتمل است اما منتفی نیست.

آنچه که به احتمال بسیار زیاد انجام نخواهد شد اشغال ایران است. افراطیون رژیم با علم به این امر که سیادتشان مستقیماً به خطر نمی افتد ممکن است دست به ماجراجویی های بزنند که منجر به جنگ و نتیجه اش ویرانی ایران خواهد بود.

راستی، آیا برجام از روشنی کامل برخوردار است، به نحوی که مورد تعبیرهای متفاوتی از وظایف طرفهای آن نباشد؟

برجام در مجموع خوب تهیه شده است، اما پشت هر متن سیاسی تمایل سیاسی طرف های درگیر نیز نهفته است. به عبارت دیگر هیچ متنی وجود ندارد که قابل تعبیر و تفسیر نباشد. در ضمن باید در نظر داشت که ترامپ تا چه اندازه حاضر است به قرارداد های بین المللی احترام بگذارد. آنچه که تا کنون اظهار کرده است دلالت بر اعمال زور عریان دارد و رفتار مشخص اش تا کنون امیدوار کننده نیست - برای نمونه برخوردش با قانون اساسی امریکا، فوه قضائیه و رسانه های این کشور در داخل و ساختن دیوار در مرز مکزیک و به هزینه این کشور یا بیاناتش در مورد ضرورت گسترش زرادخانه های هسته ای که ناقض قرارداد منع گسترش جنگا افزارهای هسته ای (NPT) است.

با توجه به موضع ترامپ خاصه در دو مورد محیط زیست و ناتو، که وجوه اختلاف حساس او با اروپا، فکر نمی کنید این امکان هست که اروپا بر سر ایران با ترامپ معامله کند؟
 به باور من ابعاد زیان و ضایعه ای که میتواند در اثر اعمال سیاست ترامپ در اروپا و جهان متوجه اتحادیه اروپا باشد، در سنجش با مورد ایران بسیار گسترده تر است. از این روی ایران به تنهایی نمیتواند برای وجه المصالحه قرار گرفتن کافی باشد، مگر بر سر دادوستدی کلان که تصور چند و چون اجزاء اش مشکل است. من چنین امری را بعید میدانم اما بر این گمان هم نیستم که اروپا الزاماً در حالت اضطرار پشت ایران بایستند.

قدری هم بر نقش احتمالی روسیه [و چین] مکت داشته باشیم. حسن نظر ترامپ نسبت به روسیه چه وزنی می تواند در پیشگیری از لغو

برجام و نهایتاً توسل به "گزینه" نظامی داشته باشد؟ در زمان اواما گاه صحبت از "معامله بزرگ" بین ایران و امریکا می شد. اکنون، در زمان ترامپ، موضوع معامله بزرگ امریکا و روسیه به میان می آید. "ورقهای" ایران برای یک بازی نسبتاً دوجانبه با روسیه کدام اند؟

نخست روسیه: محافل راست افراطی در امریکا با «انترناسیونالیسم» با هر عنوانی حتی اگر جهانی شدن سرمایه داری باشد، دشمنی می ورزند. روسیه پوتین روی آورده به ملی گرایی می تواند متحدی برای آن ها تلقی شود.

در عرصه اقتصادی روسیه تقریباً توان هیچگونه رقابتی با امریکا را ندارد، مگر تا حدودی در بازار جنگ افزار. رقابت آنان در سپهر ژئوپلیتیک است که در برگزیده ایران نیز هست. از سوی دیگر هم ترامپ و هم پوتین که هر دو ظاهراً شخصیتی اقتدارگرا دارند، همراه با دیگر جریانات راست افراطی علاقه به ناپایدار کردن اتحادیه اروپا به عنوان مدلی فراملیتی و دمکراتیک دارند، به امید اینکه توسط رژیم های اقتدارگرا یا به عبارت دیگر دموکراسی های غیر لیبرال جایگزین شوند مانند مجارستان، لهستان و ترکیه. همکاری میان این دو ابرقدرت هسته ای میتواند تحت شرایطی کمک کند به خاموش ماندن روسیه در مورد پیشبرد سیاست مبتنی بر اعمال زور در جهان.

اما نزدیکی با روسیه چند مانع اساسی در سر راه خود دارد: یکم، دشمنی با شوروی و پس از آن با روسیه جزء شکل دهنده سیاست جریانات تعیین کننده از دوحزب مسلط در امریکا بوده است که غلبه بر آن آسان نخواهد بود و دوم اینکه این خصومت توجیه کننده وجود ناتو بعنوان ابزاری مهم برای پیشبرد سیاست امریکا در اروپا و فراتر بوده است. ترامپ میخواهد بودجه نظامی خود و متحدانش را در ناتو افزایش دهد و برای توجیه این کار نیاز به وجود یک تهدید جدی دارد. دوستی با روسیه این توجیه را ناممکن می کند. حال چنانچه نزدیکی ای میان امریکای ترامپ و روسیه پوتین صورت پذیرد به نظر می آید که در وهله نخست متوجه چین به عنوان رقیب اقتصادی کنونی و ابرقدرت آینده جهان و پس از آن معطوف به اروپا باشد. اتحاد میان امریکا و روسیه برای نابودی داعش البته مثلاً در سوریه تبعاتی دارد که میتوانند با پذیرش ابقاء موقت بشاراسد تا حدودی به نفع جمهوری اسلامی تلقی شوند. این همکاری شاید بتواند در جهت آشوب زدائی از خاورمیانه مؤثر باشد.

چنانچه روابط امریکا با روسیه واقعاً به شیوه ای پاینده - که چندان محتمل نیست - به گرمی بگراید، جمهوری اسلامی اهمیتش را برای روسیه از دست میدهد و از یک تکیه گاه هر چند هم لرزان محروم خواهد شد. تنها راه جمهوری اسلامی برای عبور از مخمصه ای که خود در ایجادش سهمی بسزا داشته است تغییر رفتار می ماند.

پنج مکت ماندانا زندیان



یک

«آنان که در آیینی از هیچ نترسیدند ناگفته‌ترین‌ها را در آینه‌ها دیدند» - افشین یداللهی

زن در مرکز دایره هستی نقطه نخستین و نیروی زاینده زندگی است. حضوری که در بستر روابط رنگ‌باخته انسانی با قدرت تمام زندگی می‌پراکند. نیروی زاینده زن که نخستین بار در کالبد ایزدبانوی سومری، «نامو»، تصویر شد و اینک «آنیما» خوانده می‌شود، به گفته یونگ، تا به جای نخستین خود که حضور توأمان زنانه و مادرانه در جان هستی است باز نگردد، جهان آکنده از خشم و خشونت این‌روزها به آرامش باز نخواهد گشت؛ چرا که نیستی خشن است، گزاف است، درشت است؛ و درشتی تنها به منطق هستی است که خواهد باخت. چنان‌که در شکل اسطوره‌ای و نمادین نیز حضور بخشنده «نامو»، آفریننده زمین و آسمان، که همه‌جا به شکل دریا تصویر شده، چنان است که تا از وجودی نام می‌برد، آن نام موجود و هست می‌شود، و هستی از این چشم‌انداز، آینه‌ای است از اندیشه و سخن ایزدبانوی ازلی.

ما زنان دیری‌است آینه‌ها را بر روان جهان نشانده‌ایم. ما در کمپین یک میلیون امضا خواست‌ها، و امیدهایمان را همراه پرسش‌ها و دل‌نگرانی‌هایمان به کوچه‌های شهر بردیم، رساترین صدای خود را شنیدیم، و حقیقی‌ترین چهره خود را در آیینی دست‌هایمان دیدیم؛ و دیگر بازنگشتیم.

دو

«با قدم‌های کولی دشت بیدار می‌شد با زلال نگاهش برکه سرشار می‌شد» - سیمین بهبهانی

روحیه جنبش‌های اجتماعی ما، نمونه‌های جنبش زنان و جنبش سبز، هویتی زنانه و یویا دارد؛ رشد می‌کند، بالغ می‌شود، آبستن می‌شود، می‌زاید، و ادامه می‌یابد - در هیأتی دیگر و به شیوه‌ای دیگر. فرد انسانی در این حرکت‌ها همان اندازه مهم است که جمع. ما دریافته‌ایم که اگر اندیشه دگرگونی و بهکرد را تنها از سیاست‌گران و دولتیان نخواهیم، اگر مسئولیت فردی را پشت بی‌کفایتی حکومت‌ها پنهان نکنیم، اگر نابرابری، سرزنش، بی‌حرمتی، خشونت، ناامیدی، اندوه و مرگ را با برابری، مسئولیت‌پذیری، احترام، رواداری، امید، شادی و زندگی جایگزین کنیم، جامعه‌ای خوب‌تر خواهیم شد؛ خوب‌تر برای همه. جامعه‌ای که در فرهنگ سیاسی‌اش احترام گذاشتن به حقوق شهروندان، مسئولیت مدنی هر شهروند، و به سود اوست. انسان که در فلسفه اخلاق نیز درک و درنظر داشتن سود بزرگ‌تر و درازمدت‌تر گروه یا جامعه‌ای که فرد انسانی به آن تعلق دارد، در نهایت به سود شخصی فرد می‌انجامد؛ و این همان شکست درشتی به منطق زاینده هستی که یونگ می‌گوید.

سه

«که آزاد است مرغی کز قفس خود را جدا بیند» - صائب تبریزی

آنان که بیشترین تبعیض و آزار را تاب آورده‌اند، مانند زنان ایرانی، انسانی‌ترین پایداری را آفریده و خردمندترین رواداری را به مبارزات مدنی ایران آموخته‌اند.

عشق به رهایی، عشق به آزادی، برابری، زیبایی - عشق به انسان و انسانیت در معنای فراگیر آن - در دست‌های ما بهاری بود که نمی‌گذاشتند فاش شود؛ آرزویی ناب که تنها در ذهن ما رخ می‌نمود. ما در واژه‌ها، رنگ‌ها، صداها، موسیقی‌ها، و چهره‌های ممنوع گرفته‌ایم - تردیدها، پرسش‌ها، انتخاب‌ها و بیکارهای ممنوع

در سرزمین ما، حجره آزادی بارها در مشت‌های استبداد پاره‌پاره شده است، ولی صدای آزادی‌خواهی‌از طاهره قره‌العین تا صدیقه دولت‌آبادی، و از قمر تا ندا از دست‌های واژه‌های فارسی آب خورده و باز به خیابان پرکشیده است. واژه گستره‌ای است که زورگویان هرگز نتوانسته‌اند بر آن چیره شوند. ما با واژه، با نوشتن، با سخن گفتن، از قفس‌ها جدا ماندیم، خود را دریافتیم و کوشیدیم و می‌کوشیم تا هر که را می‌توانیم به واژه دعوت کنیم، به بالیدن هر فکر و هر بحث و هر کنش-که پالوده شدن فرهنگ است و باقی خواهد ماند.

چهار

«حق نداریم ناامید شویم». نیره توحیدی

امید از واژه آغاز می‌شود. هر واژه یک باور است و هر باور به هزاران نگاه امید می‌دهد. کژراهه ندیدن امید است، ندیدن روشنایی و بیداری با طول و عرض شگفت که نمی‌گذارد از جراحت به ناامیدی رهسپار شویم، اگر در مسیر درست بمانیم.

سازمان ملل متحد هشتم مارس سال ۲۰۱۶ را به امید جهانی متعهد به حقوق و امکانات برابر برای زنان و مردان، «سیاره‌ای با حقوق ۵۰/۵۰ تا سال ۲۰۳۰» نام‌گذاری کرده‌است.

ادامه در صفحه ۱۵

تامین برابر حقوقی زن و مرد یکی از پایه‌های اصلی برنامه سازمان است

لطفاً این بار تا دیر نشده جام زهر را بنوشید!

منوچهر مقصودنیا



استقبال می کند برای این که ایران را بیشتر به خود وابسته نماید، چرا که می داند با حاکمان فعلی در ایران راهی جز باقی ماندن در دامن روسیه ندارند. استقبال می کند تا از برگ ایران برای امتیازگیری از امریکا در مناطق دیگر استفاده نماید و در نهایت بعنوان میانجی و قدرتی که توان مهار کردن بحرانهای بین المللی را دارد به میدان بیاید. نقشی که در حال حاضر در سوریه و این اواخر برای افغانستان برای خودش قائل شده است.

رژیم جمهوری اسلامی پایه های اصلی استخوان بندی هلال شیعه مورد نظر خودش را در منطقه فرو کرده است. با نابودی داعش، این هلال که از بخشهایی از افغانستان و حتی پاکستان شروع و با مرکزیت تهران از عراق و سوریه گذشته و با لبه انتهایی خودش در لبنان، شکل و ساختاری قوام یافته و محکم خواهد یافت

اما چرا این سه کشور در منطقه با این شدت با جمهوری اسلامی مخالفت می کنند؟ بیانیم با مسئولیت تمام یک شهروند ایرانی و بعنوان یک ناظر بیطرف به قضیه نگاه کنیم؛ بیطرف و از بیرون، و با جدا کردن منافع نظام حاکم بر ایران از منافع کشورمان ایران. چرا که منافع ایران با منافع حاکمان ایران یکی نیستند. آنها در این ۲۸ سال حکومت شان نشان داده اند که منافع شخصی، "دینی" و فرقه ای شان را بر همه چیز ترجیح می دهند.

هر نگاهی که این منافع را همسان بداند، خطری را که کشورمان را تهدید می کند جدی نگرفته و فضا را برای جولان سیاست های مخرب و توسعه طلب جمهوری اسلامی در منطقه باز گذاشته و آدرس غلط به مردم و جهان می دهد. بیانیم یک لحظه سیاست های تهاجمی وهابیون عربستان سعودی را ندیده بگیریم، که بنظر من این سیاست ها آنچنان در ایرانی که چند دهه است دولتی مذهبی را با پوست و گوشت خود زمزمه کرده، بلعیده و در مرحله دفع آن است، خریداری ندارد. وهابیون بیش از همه در فکر نفوذ و محکم کردن جای پای خودشان در کشورهای سنی نشین اند تا در ایران. بیانیم عامل اصلی و تعیین کننده این خطر و گرداننده اصلی شیخ جنگ در منطقه را بشناسیم.

جمهوری اسلامی سیاستی تهاجمی و توسعه طلبانه در منطقه دارد. سیاست شکل دهی هلال شیعه و در نهایت کسب رهبری جهان اسلام با تفکر شیعه ای اش.

دولتی اش نبوده و از نظر آنها باید تغییر نماید.

به گزارش از نشست مونیخ توجه کنیم: "خبرگزاری رویترز به نقل از الجبیر نوشت: «چگونه می شود با کشوری که هدفش نابودی ما است، ارتباط داشته باشیم. تا زمانی که رفتار ایران تغییر نکند، ارتباط داشتن با آن بسیار مشکل است». سخنان توامان و کم سابقه لیبرمن و الجبیر، تلاشی تازه برای تشکیل جبهه ای متحد علیه ایران در هم آوایی با سیاست دولت ترامپ ارزیابی شده است. خبرگزاری رویترز موضع گیری مشترک عربستان و اسرائیل علیه ایران را یک "جبهه متحد" بالقوه نامید که با حمایت ترکیه توأم بوده است. پیش از این، مایک پنس، معاون اول رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی در کنفرانس امنیتی مونیخ، ایران را "اصلی ترین کشور حامی تروریسم در جهان و منطقه خاورمیانه" معرفی کرده بود.

وزیر خارجه ترکیه هم از این موضع نمایندگان عربستان و اسرائیل حمایت کرد.

شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی، ایران را به دامن زدن به مناقشات فرقه ای در منطقه و خاورمیانه متهم می کنند."

ظاهراً این سه نیروی منطقه ای از یک سو و آمریکا با قدرتی جهانی، بر روی سیاست حداقلی "مهارکردن" ایران به توافق رسیده اند.

اما سیاستی که با "شعار ملی و میهنی" می خواهد با فشار به آمریکا جلوی جنگ را بگیرد، لاجرم نوک تیز حمله اش را نه بسوی جمهوری اسلامی، بلکه به بخشی از اپوزیسیون که خواهان ایرانی آزاد، دموکراتیک و جدائی نهاد دین از نهاد دولت است نشانه خواهد گرفت

چرا حداقلی؟ برای این که اسرائیل و عربستان خیلی بیشتر از مهار جمهوری اسلامی، یعنی تضعیف ایران حتی تجزیه اش را خواهان اند. عملی شدن این سیاست می تواند خطری جدی برای کشورمان ایجاد کرده و برای هزاران نفر ایرانی و دیگر ساکنان منطقه گران تمام شود. اگرچه جناح های قدرتمندی در نظام جمهوری اسلامی، برای ثابت کردن این تز که، آمریکا هنوز "شیطان بزرگ" و دشمن ایران بوده و ایران تنها کشوری است که با این قدرت جهانی و توسعه طلب می جنگد، به استقبال این تقابل می روند. اگرچه روسیه از این درگیری و شدت گرفتن آن در منطقه استقبال می کند.

در نشست امنیتی مونیخ سه وزیر امورخارجه منطقه لبه تیز حمله شان به سوی جمهوری اسلامی ایران نشانه گیری شد. این سه قدرت منطقه ای، اگر چه در خیلی از مواضع با هم اختلاف دارند، ولی در مقابل جمهوری اسلامی ایران و سیاست های منطقه ای اش همسوئی و منافع مشترک پیدا کردند. اختلاف و درگیری های لفظی بین ایران و اسرائیل روشن است، ولی چرا کشور ترکیه که در چند سال گذشته با اسرائیل سرشاخ شده و تا حد قطع رابطه پیش رفته بود، و عربستان با نقش رهبری کننده در جهان عرب، درگیری تاریخی بین اعراب و اسرائیل را موقتاً فراموش کرده و هردو با اسرائیل همسو شده اند؟ چقدر ایران جمهوری اسلامی برای حداقل دو کشور ترکیه و عربستان خطر ایجاد کرده است؟ در چه جهت و در کدام عرصه ایران برای این دو کشور خطرناک شده است؟

وهابیون بیش از همه در فکر نفوذ و محکم کردن جای پای خودشان در کشورهای سنی نشین اند تا در ایران. بیانیم عامل اصلی و تعیین کننده این خطر و گرداننده اصلی شیخ جنگ در منطقه را بشناسیم

آیا احساس خطر این دو کشور مهم همسایه مان، برای ایران هم خطرآفرین است؟ آیا این اختلافات و پرخاش های تند لفظی تنها در حد حرف باقی خواهد ماند؟ آیا خطر جنگی همه جانبه و خانمانسوز، منطقه ما را تهدید می کند؟

پاسخ به سمت آری تمایل پیدا می کند اگر توجه داشته باشیم که در آمریکا دولت دیگری، دولت ترامپ، بر سرکار است. دولتی که جمهوری اسلامی را حامی تروریست دانسته و می خواهد با زیاده خواهی هایش در منطقه به مقابله برخیزد. ارزیابی دولت جدید آمریکا این است که سیاست های گذشته آمریکا بعد از جنگ عراق و بخصوص در دوره اواما بنفع جمهوری اسلامی تمام شده اند، و حالا باید آن سیاست را تصحیح کرد. ترامپ نمی خواهد مانند دولت اواما "نظاره گر" و "تماشاچی" در منطقه باشد.

توجه داشته باشیم که آمریکا در زمان اواما رابطه سرد و غیر دوستانه ای با تمام دوستان مهم و دائمی خودش در منطقه داشت. آن سیاست خلأ قدرتی را ایجاد کرده که روسیه با قدرت نظامی جهانی اش از یک طرف و جمهوری اسلامی با قدرت بسیج نیروهای طرفدار خودش در منطقه آن را پر کرده اند. این روند مورد قبول امریکای ترامپ و دستگاه

لطفاً این بار ...

ادامه از صفحه ۹

جمهوری اسلامی برای اجرای این سیاست تنها به حرف بسنده نمی کند. جمهوری اسلامی سالهاست که با برنامه ریزی های زیرکانه، با صرف ده ها میلیاردی دلارهای نفتی، آموزش و سازماندهی نیروهای تندروی شیعه از سراسر دنیا در داخل کشور و حمایت های تسلیحاتی وسیع از آنها، عزم خود را در جهت عملی کردن سیاست تشکیل هلال شیعه جزم کرده است. جمهوری اسلامی با حمایت نظامی، تسلیحاتی، مالی و سیاسی از حزب الله لبنان، با شرکت در جنگ داخلی سوریه در کنار بنشار اسد دیکتاتور، با تشکیل گروه های شبه نظامی طرفدار خود در عراق، و با گسترش نفوذش در بین شیعیان یمن، به خیلی از اهداف توسعه طلبانه خودش جامعه عمل پوشانده است. رژیم جمهوری اسلامی پایه های اصلی استخوان بندی هلال شیعه مورد نظر خودش را در منطقه فرو کرده است. با نابودی داعش، این هلال که از بخشهایی از افغانستان و حتی پاکستان شروع و با مرکزیت تهران از عراق و سوریه گذشته و با لبه انتهایی خودش در لبنان، شکل و ساختاری قوام یافته و محکم خواهد یافت. برنامه بعدی هم پیوستن یمن و بحرین به این هلال خواهد بود. در چنین نقشه سیاسی - جغرافیایی شکل گرفته در منطقه، احساس خطر کشورهای سنی نشین، مانند عربستان قابل تصور خواهد بود. خطری که حتی ترکیه هم آن را احساس کرده و نمی خواهد در این تحولی که در پیخ گوشش در جریان است، بعنوان بازگویی دست سوم در منطقه بوده و نقش نظاره گر را ایفا نماید. آنها خود را در محاصره بلوک شیعه به رهبری جمهوری اسلامی می بینند.

محاصره ای که هرسال حلقه اش تنگاتنگ تر شده و خطر هجوم به داخل این کشورها را در آینده نزدیک بصدا در آورده است. بیائیم یک لحظه "تضاد منافع تاریخی" بین ایران و کشورهای عربی منطقه را فراموش کنیم. البته در این تضاد ما مدافع منافع ملی کشورمان ایم. ما مدافع منافع ملی مان بوده ولی با هرگونه تشنج آفرینی و ایجاد خصومت های دینی، فرقه ای مخالف ایم. ولی درگیری حاضر ابعاد وسیع، همه جانبه و خطرناکی بخود گرفته است. طرفین در نقاط مختلفی در حال مقابل یکدیگر و جنگ باهم اند.

اگرچه هنوز جنگ نیابتی است، ولی در همین جنگ نیابتی هم تاکنون هزاران نفر جان خود را از دست داده و خسارت های جبران ناپذیری به مردم منطقه وارد شده است. خطر این جاست که این جنگ نمی تواند در شکل نیابتی اش باقی بماند. چرا که جغرافیای سیاسی در منطقه در ابعاد وسیع و یکطرفه به نفع یک کشور در حال تغییر است. تأکید کنم که این شرایط به نقطه ای سیر خواهد کرد که یکی از دو طرف باید شکست جدی ای متحمل و مجبور به عقب نشینی شده و به تقسیم

قدرت دیگری در منطقه تن بدهد. باور کنیم این جمهوری اسلامی ایران است که می باید تن به شکست بدهد. غرب و بخصوص آمریکا با تمام نیروی خود در نقطه فوران آتش فشان جنگ، در کنار مخالفان ایران قرار خواهند گرفت. در یک جنگ کلاسیک، مستقیم، روبرو و با شرکت ارتش های کلاسیک، توان مخالفان جمهوری اسلامی آنچنان است که هیچ شانسی نظامی برای جمهوری اسلامی باقی نمی ماند. جمهوری اسلامی در جنگهای چریکی و غیر منظم است که از توان و برتری بیشتر برخوردار بوده و می تواند به پیروزی برسد، و برعکس در جنگی کلاسیک این سلاح های مدرن و پیشرفته اند که نقش تعیین کننده دارند. توان جمهوری اسلامی در این زمینه از کشورهای دیگر منطقه خیلی پائین تر است و توان و قدرت مقابله ندارد.

اما جنگی که می تواند روی دهد، شبیه جنگ عراق و پیاده کردن نیرو در ایران نخواهد بود، بلکه زدن ضربه به ساختار اقتصادی و نظامی کشور، اعمال تحریم های اقتصادی و در نهایت ضعیف کردن ایران، آنچنان که با کشیدن دندان جنگی و محدود کردن توان دلاری اش، قدرت عمل در بیرون از کشور و در منطقه را از دست داده و امکان حمایت از نیروهایش را در منطقه از دست بدهد.

این جاست که خطر برای تمام کشور و مردمش ایجاد می گردد. برای جلوگیری از این خطر باید با تمام نیرو به نظام جمهوری اسلامی فشار آورد تا به سیاست های ماجراجویانه و توسعه طلبانه خودش پایان داده و سیاست ایجاد تنش و متزلزل کردن کشورهای منطقه را کنار بگذارد.

اکنون که جمهوری اسلامی در موقعیتی مناسب برای چانه زنی و گرفتن قرار دارد، باید عقب نشینی کند. نه این که یکبار دیگر و بعد از دادن هزینه های سنگین و خسارات جانی و مالی از کیسه مردم کشورمان، برای ادامه حیاتش، جام زهری دیگر نوشیده و تن به عقب نشینی بدهد. غرب و کشورهای مخالف جمهوری اسلامی در منطقه با جمهوری اسلامی ضعیف شده و درگیر مسائل داخلی کنار آمده و دلشان برای مردم ایران و نقض حقوق بشر در کشورمان نمی سوزد. اگر نیروی برای چنین روزی، یعنی ضعیف شدن جمهوری اسلامی و باز شدن میدان برای آنها حساب باز کرده، باید توجه داشته باشد که جمهوری اسلامی قبل از این که کار بجای باریکی برسد، جام زهر دیگری نوشیده و لبه تیز شمشیر حکومت اسلامی اش را به سمت داخل و نیروهای داخلی و مخالف خواهد گرفت.

ولی مخالفین جمهوری اسلامی در منطقه و آمریکا، در کجا می توانند سیاست های توسعه طلبانه جمهوری اسلامی را مهار کنند؟ بنظر می رسد یمن مناسبترین جاست. در دیگر نقاطی که جمهوری اسلامی "خانه" کرده است، مانند سوریه، لبنان و عراق مشکل بتوان مستقیم و قطعی با جمهوری اسلامی درگیر شد. در سوریه علاوه بر ایران "ابرقدرت نظامی" روسیه هم حضور دارد، بخصوص غرب

خواهان درگیری با روسیه در سوریه نیست. لبنان در کنار اسرائیل نشسته است. هرگونه ناآرامی در لبنان مستقیماً به اسرائیل تسری پیدا می کند. علاوه بر این لبنان وضعیت ویژه ای دارد. لبنان با چند دهه ناآرامی تازه چند سالی است که ثبات نسبی دارد، با زدن حرب الله متحد جمهوری اسلامی، تمام لبنان متشنج و شعله های آتش جنگ داخلی آن می تواند سالها ادامه یابد؛ عراق هم نه. مسئله اصلی در عراق مبارزه با داعش است. در این جنگ حتی ایران "درکنار" غرب با داعش می جنگد. ضربه به ایران یعنی ضربه به دولت حاکم عراق و فرو بردن عراق در آنچنان هرج و مرجی که آن سرش ناپیداست. پس تنها می ماند یمن. جایی که ایران بدلیل نبود ارتباط زمینی، نمی تواند حمایت تسلیحاتی و لجستیکی لازم را از شیعیان یمن انجام دهد. در صورت مداخله آمریکا با قدرت دریائی اش، هرگونه ارتباط آبی ایران با یمن هم قطع خواهد شد. شکست طرفداران جمهوری اسلامی در یمن، می تواند از گسترش ناآرامی ها و جنبش شیعیان بحرین کاسته و حتی جلوی آن را بگیرد. اما آینده بهتر نشان خواهد داد که غرش توپ و تانک و موشک ابتدا در کجا آغاز می شود؟

تنها یک همبستگی ملی و گسترده در سطح کشور است که می تواند صدای دیگری را ندا داده، به گوش مردم ایران و جهانیان رسانده و خطر را از کشورمان دور نماید. در این لحظه تاریخی دو سیاست می تواند به این استراتژی ضربه بزند. الف- آن سیاستی که مسبب اصلی ایجاد تشنج در منطقه را اسرائیل، آمریکا و عربستان دانسته و خواسته یا نخواسته در کنار جمهوری اسلامی قرار می گیرد. این که این کشورها بر اساس منافع ملی خود عمل کرده و حتی سیاست های توسعه طلبانه ای را در منطقه اجرا می کنند، سرچایش مهم بوده و در جای دیگر می توان به آن پرداخت. اما سیاستی که با "شعار ملی و میهنی" می خواهد با فشار به آمریکا جلوی جنگ را بگیرد، لاجرم نوک تیز حمله اش را به بسوی جمهوری اسلامی، بلکه به بخشی از اپوزیسیون که خواهان ایرانی آزاد، دموکراتیک و جدائی نهاد دین از نهاد دولت است نشان خواهد گرفت.

ب- آن نیروهایی که بدون حضور مردم در صحنه و وجود جنبشی مردمی و دموکراتیک، فکر می کنند تنها با کمک کشورهای بیگانه می توان به عمر این نظام پایان داد. این نیروها هم به اپوزیسیون مستقل و دمکرات و مخالف حکومت حمله می کند. این جاست که حفظ همبستگی و همکاری بین تمامی نیروهای مستقل و دمکرات و مخالف حکومت، برای جایگزینی جمهوری اسلامی با نظامی دموکراتیک و سکولار منتخب مردم، وظیفه ای تاریخی است.

تنها یک همبستگی گسترده در سطح ملی است که توان دارد تا با عقب نشاندن جمهوری اسلامی برای تغییر سیاست منطقه ای اش، خطر را از ایران دور نماید. نظام تا کنون نشان داده حاضر است از کیسه مردم هزینه دهد، هر آنگاه که نوبت هزینه دهی خودش برسد جام زهر را بسر کشند. بیائیم این بار حکومت را مجبور کنیم که هرچه زودتر جام زهر را نوش جان کند.

حقوق های نجومی مدیران، فقر و فلاکت برای کارگران و مزد بگیران صادق کار

شان بتواند نظم ناعادلانه کنونی را حفظ کند. انگیزه حمایت این مدیران که خیلی هایشان از چند جای مختلف حقوق کلان می گیرند و درآمدهای غیر رسمی اغلب شان چند برابر حقوق های رسمی شان است، چیزی غیر از پول نیست.

اصولا در یک نظامی که مسئولان اصلی اش سراپا آلوده به فساد اند، توقع نمی رود که مدیران ارشدش با حقوق های پائین کار کنند. به همین جهت از اعضای شورای نگهبان هم که خودشان از همه این امتیازات برخوردارند و بواسطه نظارت استصوابی بر اعمال نمایندگان مجلس کنترل دارند، انتظار نباید داشت که خلاف منافع و امتیازات خودشان برخورد کنند یا مانع نظارت و حسابرسی داریی های مقامات که ناشی از فساد و غارت اموال عمومی است، نشوند. نتیجتا ادامه این وضع مستلزم آن است که حقوق کارگران و مزدبگیران در زیر خط فقر باقی بماند، تا هم سودبری صاحبان سرمایه تضمین شود و هم بخشی از هزینه فساد و ثروت مقامات را جبران کند. برای همین است که به هنگام تعیین دستمزدهای زیر خط فقر، هیچ اعتراضی از میان مجلس نشینان، شورای نگهبان، دولت و رهبر به گوش نمی رسد.

متأسفانه به رغم تبلیغات فریبنده‌ای که بر سر توافق بر سر سید هزینه خانوار از طرف تشکل های دولتی به راه افتاده، هم چنان که ما در یادداشت های پیشین پیش بینی می کردیم، امسال نیز میزان افزایش دستمزد کارگران توفیر چندانی با سال های قبل نخواهد داشت و توافق ظاهری شورای عالی کار بر سر سید هزینه های زندگی نه با هزینه‌ها و نیازهای امروزین زندگی انطباق دارد و نه تضمینی برای عملی کردن آن است. مادامی که کارگران به همراه دیگر مزدبگیران به شکل گسترده و در ابعاد سراسری به صحنه نیابند، تحول واقعی در تعیین سقف دستمزد کارگران تحقق نخواهد یافت.

نمایندگان تشکل های وابسته امسال نیز به عینه نشان دادند که بخاطر منافع و وابستگی هایی که به حکومت و سرمایه‌داران دارند، حاضر به به میدان آوردن کارگران به عنوان پشتوانه مذاکرات مربوط به دستمزد نشدند و نیستند و توافق شان در شورای عالی کار حکم همان حلواک نسبه را دارد. به هر جهت با این دستمزد ها نه می شود زندگی کرد و نه آن هایی که به شکلی، برای تحمیل آن به کارگران نقش داشته و دارند به هدف شان رسیده‌اند. تردیدی نیست که مبارزه علیه دستمزدهای زیر خط فقر با قوت بیشتر ادامه خواهد یافت و هیچ قدرت و نیرویی نمی تواند مبارزه گرسنگان برای نان را از میان بردارد.

خودشان بهتر از هر کسی از مسایل پشت پرده خبر دارند، کوشش می کنند با بزرگنمایی در مورد این توافق که به قول معروف "هنوز نه به دار است و نه به بار"، به کارگران بقبولانند که گویا به وظیفه نمایندگی شان خوب عمل کرده‌اند و دستاوردی برای کارگران داشته‌اند. در هر صورت اعلام میزان افزایش دستمزد در روزهای آتی محکی خواهد بود برای ارزیابی دقیق تر از این توافق شورای عالی کار در مورد سرنوشت دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر کارگران.

البته این توافق و بالاتر از آن می توانست با نظرداشت ظرفیتی که برای افزایش دستمزد در میان کارگران وجود دارد، از فروردین سال ۹۶ عملی گردد، مشروط به آن که اخبار و اطلاعات مربوط به مذاکرات پشت پرده شورای عالی کار همان طور بود که توسط آقای خدایی و دوستانش در این شورا به اطلاع کارگران رسانده می شد و از آنان تقاضای حمایت می شد. اما امسال نیز درست بخاطر نگرانی از تاثیر حضور کارگران در تصمیمات شورای عالی کار، آقای خدایی به رغم هشدار های پیشین از انجام آن طفره رفت و فرصت ها را سوزاند. نمایندگان کارفرمایان نیز با تظاهر به نگرانی راجع به پائین بودن دستمزدها و افت قدرت خرید کارگران سعی کردند با دادن امید کاذب به کارگران مانع اقدامات اعتراضی به موقع و مؤثرشان در فرایند تعیین دستمزد شوند و آن ها را در مقابل کار انجام شده قرار دهند.

با وجود این همه دوز و کلک که برای تن ندادن به افزایش واقعی دستمزدها صورت گرفت، هم زمان با آن، مجلس با همدستی شورای نگهبان به یک باره تصمیم به افزایش ۶۰ درصدی حقوق ماهانه مدیران دولتی گرفت و حقوق رسمی آنان را ابتدا به ۲۴ میلیون رساند، و سر انجام در پی واکنش های اعتراضی گسترده‌ای که به این تصمیم صورت گرفت به ناچار عقب نشست و ۳۰ درصد از آن کاست و فاصله دستمزد بین حداقل بگیران با مدیران دولتی را از ۳۰ برابر به ۲۰ برابر تقلیل داد.

حدود یک هفته قبل از آن نیز شورای نگهبان با حذف بند مربوط به ضمانت اجرایی اعلام داریی مقامات در کمیسیون تلفیق برنامه ششم، عملاً امکان اطلاع از درآمد و ثروت مقامات حکومتی را منع کرد. مجموع این اقدامات مؤید آن است که جار و جنجالی که تحت عناوینی مانند مبارزه با فساد و حقوق های نجومی توسط جناح های مختلف حکومت به راه انداخته شده بی اساس است و همه جناح ها چنان به فساد و حقوق های نجومی آلوده‌اند که نمی توانند از آن دل بکنند.

نظام مجبور است عده‌ای از مدیران را با دادن حقوق های نجومی و انواع امتیازات اقتصادی دیگر برای خود نگه دارد تا با کمک



در هفته گذشته سرانجام پس از هفته ها بحث و جدل در مورد "سبد هزینه خانوار کارگری" علی خدایی نماینده کانون شوراهای اسلامی وابسته به خانه کارگر و عضو شورای عالی کار از توافق شورای عالی کار بر سر تعیین هزینه "سبد خانوار" خبر داد. بنا به گفته خدایی، شورا قیمت ماهانه سبد "معیشت خانوارهای کارگری" را دومیلیون و ۴۸۹ هزار تومان تعیین و بر سر آن توافق کرد.

با وجود این که تعیین و پذیرش این مبلغ بین یک تا یک و نیم میلیون تومان کمتر از برآورد هزینه های خانوار توسط نهادهای رسمی است، معهنذا پذیرش این مبلغ در شورای عالی کار به معنی اذعان نمایندگان دولت و کارفرمایان به دستمزد های یک سوم خط فقر است و این اذعان در شرایطی صورت می گیرد که دولت مدعی است تورم را به حدود ۸ درصد تقلیل داده است. با این وصف به رغم این "توافق" اظهارات مقامات دولتی و کارفرمایان نشان می دهند که آن ها در عمل به بهانه های مختلف حاضر به اجرای آن نیستند. برای مثال یکی از نمایندگان کارفرمایان بلافاصله پس از اعلام این خبر گفت: "ما در وضعیتی نیستیم که حتی بتوانیم به اندازه تورم ۷ درصدی دستمزدها را افزایش دهیم." (نقل به معنی) روزنامه "جهان صنعت" نیز ضمن اذعان چند باره به ناکافی بودن سطح دستمزد کارگران و عدم انطباق آن با هزینه‌های زندگی، اجرای مصوبه شورای عالی کار را موجب نابودی تولید خواند و با این موضعگیری، نشان داد که حتی به توافقاتی که نمایندگان کارفرمایان در شورای عالی کار دارند، متعهد نیست.

سخنگوی دولت هم به نوبه خود بی تفاوت نماند و در واکنشی غیر مستقیم تقصیر شکاف بین دستمزدها و هزینه‌های زندگی را به گردن دولت های گذشته نهاد و تلویحاً گفت که دولت حاضر به افزایش بیش از ۱۰ درصد به دستمزدها نیست. علی ربیعی، وزیر کار، هم بعد از این توافق بدون این که آن را تأیید یا تکذیب کند تصمیمگیری در مورد افزایش دستمزد سال ۹۶ را به معاونش، سید حسن هفده تن، سپرد و وی را که در سرسپردگی اش به کارفرمایان شک و شبهه‌ای نیست، سپر بلا کرد!

علی خدایی و سایر رهبران خانه کارگر و کانون های شورای اسلامی کار نیز که

ترفند مجلس برای تفرقه در میان جنبش مزدبگیران

صادق کار



دستمزدهایشان بیش از هر چیز منوط به تداوم اعتراضات و همراهی با سایر مزدبگیران اعم از کارگر، معلم، پرستار و غیره بوده و این ترفند نمایندگان مجلس برای مقابله با افزایش دستمزد همه گروه های مزدبگیر است. اعمال چنین تبعیض های قانونی علیه کارگران و کارمندان در حالی انجام می شود که سرمایه داران و کسانی که حقوق های نجومی می گیرند، مقدار مالیاتی که نسبت به درآمدهای غیر رسمی شان در مقایسه با کارگران می پردازند، بسیار کمتر است و مجلس نشینان نیز به جای رفع این تبعیض سطح معافیت های مالیاتی خود و ارباب هایشان را بالا می برند.

راه مقابله با این ترفند مکارانه و تفرقه افکنانه مجلس سرمایه داران و رانت خواران، ادامه تلاش های ارزشمند، مؤثر و مشترک هفته های گذشته گروه های مختلف جنبش مزدبگیران و توسعه دامنه آن به میان تعداد هرچه بیشتر زحمتکشانی پدید و فکری است. تبعیض اصلی نه بین سطح معافیت مالیاتی کارگر و کارمند بلکه تبعیض بین سرمایه داران و همه مزدبگیران است.

رهبران کارگری می توانند با تلاش خود از بروز چنین تفرقه هایی میان گروه های مختلف جنبش مزدبگیران هوشیارانه جلوگیری کنند و اهداف مجلس سرمایه داران، برای ایجاد شکاف در بدنه اجتماعی زحمتکشان حول تفاوت افزایش دستمزد را خنثی کنند. تردیدی نیست، با گسترش اعتراض ها و همبستگی فرایند مزدبگیران، از این پس رژیم در کنار تداوم سرکوب های فیزیکی، از روش های نرم افزاری این چنینی بیشتر استفاده خواهد کرد. از همین روی لازم است که هوشیارانه با تأثیرگذاری و آگاهی بخشی در بین کارگران، در خنثی سازی چنین ترفندهایی پیگیر تر از گذشته تلاش کنیم.

بخشی از دستمزد که به صورت حق مسکن، اولاد و سابقه ... داده می شود، دوباره به عنوان مالیات از درآمد کارگر کسر و به صندوق دولت برگردانده شود، و این در حالی است که دولت و کارفرمایان از افزایش واقعی دستمزدها هم چنان طفره می روند. با این اوصاف هدف از اعمال چنین تبعیضی توسط نمایندگان مجلس در شرایط کنونی چیزی نیست جز افشاندن بذر تفرقه در میان بخش های مختلف مزدبگیران که حول افزایش دستمزد مشغول فشرده تر کردن صفوف خود اند.

برای اجتناب از تعیین سقف معافیت مالیاتی بر مبنای خط فقر، آن ها سقف معافیت مالیاتی کارمندان را که تعدادشان بسیار کمتر از کارگران است، نیم میلیون بالا برده اند، تا سقف معافیت کارگران را هم چنان پائین و در حد یک دوم و یک سوم خط فقر نگه دارند و از فشار فرایند کارگران، معلمان و بازنشستگان که در هفته های گذشته با تجمع های چند هزار نفری در مقابل مجلس و گردآوری طومار ۱۰۰ هزار نفری و ارسال نامه های جمعی و اشکال دیگر اعتراضی، دوش به دوش و همصدا با هم به سطح دستمزدهای زیر خط فقر اعتراض کردند و خواهان افزایش دستمزد هایشان متناسب با هزینه های واقعی زندگی شدند، اخلال ایجاد کنند. در غیر این صورت نه دولت و نه نمایندگان مجلس هیچ کدام دلشان برای کارمند نسوخته که بخواهند با اندکی تخفیف مالیاتی به آنان کمک کنند، و اگر موج اعتراض ها برای افزایش دستمزد نبود، محال بود که این به اصطلاح نمایندگان که اکثر قریب به اتفاق شان با خودشان و بستگانانشان صاحب سرمایه اند یا حقوق نجومی بگیر و چاکران صاحبان سرمایه اند، حاضر به چنین کاری می شدند. به واقع همین تبعیض نیز از نتایج همین اعتراضات است!

کارمندان هم می دانند که عامل افزایش

نمایندگان مجلس در روز شنبه همین هفته، به هنگام رسیدگی به برنامه بودجه دولت برای سال آینده، سقف مالیات کارمندان و کارگران را تعیین کردند. طبق گزارشهای منتشر شده، در جلسه شنبه مجلس سقف معافیت مالیاتی کارگران یک میلیون و پانصد هزار تومان و کارمندان ۲ میلیون تومان تعیین شد. این تصمیم مجلس بلافاصله توسط تعدادی از نمایندگان تشکل های دولتی تبعیض آمیز خوانده شد و محکوم گردید.

البته افراد معترض تنها صرف عمل را تبعیض آمیز نامیدند و نسبت به این مصوبه اعتراض کردند، ولی هیچ کدام در مورد انگیزه پشت این مصوبه چیزی نگفتند. هم چنین آن ها هیچ کدام به بستن مالیات به دستمزدهای زیر خط فقر اعتراضی نکردند و به نوعی عمداً یا ناآگاهانه در مسیری که نمایندگان دنبال آن بودند، در غلطی بودند و کارگر و کارمند را به انگیزه حمایت از کارگر در مقابل هم قرار دادند.

منطقاً سقف معافیت مالیاتی حداقل بایستی در حد سطح خط فقر کنونی یعنی ۲ میلیون تومان در نظر گرفته می شد و هر حقوقی با کمتر از این مبلغ دریافتی ماهانه، شامل این معافیت می گردید. بنا بر این قاعدتاً هیچ کارگری اساساً مشکلی با این که سقف مالیاتی کارمندان اندکی بیشتر شود، ندارد و اگر اعتراضی هست، اعتراض به این است که چرا به درآمدهای ماهانه زیر خط فقر مالیات بسته می شود، وگرنه همه دلیل واقعی این برخورد دوگانه مجلس نشینان را می دانند. وجود این مصوبه باعث می شود که همان مقدار اندکی که به دستمزدها افزوده می شود و

تحول دمکراتیک در کشور ...

ادامه از صفحه ۳

برای نیروهای اپوزیسیون ایران، تعیین جایگاه در منازعه بین جمهوری اسلامی و دولت ترامپ اهمیت زیادی دارد. ما نه بر این باوریم که در مقابل تهدیدهای دولت ترامپ و خطر رویارویی نظامی باید در کنار جمهوری اسلامی ایستاد و زیر عنوان دفاع از میهن در خدمت برنامه های ضددمکراتیک خامنه ای و همدستان وی قرار گرفت و نه بر این نظریم که باید از ترامپ دعوت کرد که با اعمال تحریم ها و اتخاذ سیاست تغییر رژیم، دمکراسی برای کشور ما صادر کند.

ما تهدیدات دولت ترامپ، اعمال تحریم های فلج کننده اقتصادی و خطر رویارویی نظامی بین تهران و واشنگتن را جدی تلقی کرده و سیاست های جنگ افروزانه ترامپ را محکوم می کنیم و به سران جمهوری اسلامی هشدار می دهیم که با اقدامات ماجراجویانه و نابخردانه، کشور ما را به ورطه تحریم های گسترده و برخورد نظامی نکشانند. ما خواستار آنیم که جمهوری اسلامی سیاست دشمن تراشی و دشمنی با برخی کشورهای خاورمیانه، سیاست ضدامریکائی و ضداسرائیلی و سیاست توسعه طلبی در منطقه بر پایه شیعیگری را کنار بگذارد و سیاست تنش زدائی را اتخاذ کند.

ما دعوت از دولت ترامپ برای اعمال تحریم های فلج کننده و دخالت در تحولات سیاسی کشور را اقدامی مخرب و علیه مردم ایران می دانیم. فاجعه سوریه در مقابل ما است. نباید اجازه داد که چنین ماجراجوئی و با ابعاد به مراتب بزرگ تر در ایران ما تکرار شود. ما از نیروهای دعوت کننده می خواهیم که در کنار جریان های آزادخواه و دمکرات کشور قرار گرفته و همسو و همراه آن ها علیه رویکرد خصمانه و تهاجمی دولت ترامپ و نیز علیه شعار نابودی اسرائیل، دشمنی با آمریکا و سیاست های تنش آفرین جمهوری اسلامی در منطقه مبارزه کنند.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۹ اسفند ۱۳۹۵ (۲۷ فوریه ۲۰۱۷)

من او را چنین به یاد دارم

فرخ نعمت‌پور



من او را در سال ۵۷ در جریان تظاهرات‌های خیابانی بار دیگر دیدم. باری که آن سال بارها تکرار شد. من او را دوباره دیدم. اوئی که او بود. اوئی که مثل اوهای دیگر نبود. با آن نگاه، با آن قامت و با آن سکوت که بخشی مهم از شخصیت اش شده بود.

من هنوز که هنوز به یادش دارم و می‌خواهم که همیشه هم به یادش داشته باشم، تا دنیا دنیااست و تا من باشم و تا این روح لعنتی در بدن که دوست دارد بخاطر به یادداشتن چنین آدم‌هایی زنده بماند. برای همیشه. اگرچه لطف و معنای زندگی به مردنش است. و زندگی هرچه کوتاهتر، لطف و معنایش بیشتر، البته برای چنین آدم‌هایی. آدم‌هایی که زندگی را بیشتر با سکوت و با عمل می‌گذرانند. و من نمی‌دانم که در دورانی که من حالا درش زندگی می‌کنم، همگامی این دو خصوصیت چقدر می‌تواند دیگر معنا داشته باشند.

من او را البته از سالها قبل می‌شناختم. هنگامی که هنوز خیلی جوان بود و هنوز رؤیاهایش را که همیشه در چنته داشت با سیاست قاطی نکرده بود. آن سالهایی که او تحت تاثیر فیلم‌های کابوئی و هندی، خواب داشتن یک مزرعه بزرگ با اسبان، گاوان و چراگاه‌های بزرگ را می‌دید، و یا خواب یک داستان عاشقانه پراحساس را با یک دختر معصوم زیبا که هر روز کنار پنجره رو به کوچه می‌نشست و زندگی را از خلال بوی گلها مزه‌مزه می‌کرد. او خواب می‌دید که روزی سوار بر اسب کابوئی، دختر منتظر را از پشت پنجره می‌رباید و برای همیشه در آن مزرعه جادویی با هم زندگی خواهند کرد.

او شخصیتی بود متشکل از یک کابوی شریف و یک عاشق پیشه محبوب. یک کابوی که نمی‌توانست بکشد و یک عاشق پیشه که نمی‌تواند علیرغم فوران عشق سوزان در آتشفشان روحش، به معشوق دست یابد.

او در همان سال ۵۷ که حالا دیگر یک انقلابی شده بود، قسم خورده بود که تا آخر راه را ادامه بدهد؛ و ادامه هم داد. اگرچه نه خودش و نه من بدرستی نمی‌دانستیم که منظور اصلی او از ادامه راه تا به آخر چه بود؛ منظورش رسیدن به هدف بود یا بقول خودش شهید شدن (و مردن بقول من)، که او این آخری را هم بسیاری اوقات آخر راه تعبیر می‌کرد؟!

در جریان تظاهرات‌های سال ۵۷ می‌توانستم صدای فریادزنده‌هایش را در میان صدای غریو آسای جمعیت خشمگین بشناسم. او همیشه جوری فریاد می‌زد که گوئی یگانه کسی بود که می‌بایست فریاد بزند. برای همین صدایش برای من در میان همه صداها بخوبی قابل تشخیص بود، هرچند پدرم می‌گوید که این بعلت علاقه وافر من به او بود و نه صدائی که در میان هزاران صدا، در حقیقت تنها یک صدای گم بود و بس. اما من قسم می‌خورم که می‌شنیدمش... قسم می‌خورم! صدا را می‌شناختم چون که او عمیق فریاد می‌زد. من معتقدم که صداهائی که دارای عبق اند بهتر شنیده می‌شوند تا آن صداهائی که می‌توانند هزاران صدای دیگر را بعلت دامنه بردشان تحت تاثیر قرار دهند. من حتی یکبار هنگام فریادکشیدن‌هایش به او خیره شدم، در صورتش دقت کردم. نه!... نه دهانش را مثل دیگران می‌گشود، نه رگ گردنش مثل دوروبریها بیرون می‌زد و نه چشمانش در حدقه چنان عرصه برشان تنگ می‌شد که ناچار شود نگاه‌ها را به کنج کنج، به آنجائیهائی براند که ته‌سوئی از دیدن باقی می‌ماند. نه!... او کاملاً عادی بود، با صورتی کاملاً آرام. گوئی صدا از عمق یک چاه می‌آمد، یک چاه عمیق. از آن چاه‌هایی که در مناطق بیابانی می‌زند برای این که به آب برسند. چاه‌های چند صد متری و شاید هزارمتری. و او با عمق چند صد متری و شاید چند هزار متری در تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد.

او در همان سال، یعنی سال ۵۷ که سال عمل و جنبش و بیا و برو بود، قاطی کتب فلسفه شد. البته در کنارش به تئولوژی هم پرداخت. تنها اتاق خانه‌اش را به یک کتابخانه کوچک تبدیل کرد و بوی کتاب با کاهگلی درآمیخت که بوی کلاسیسم از آن به مشام می‌رسید. او سعی می‌کرد که رویدادهای سال ۵۷ را با تئوریهای درون کتابها دمج کرده و یک بار برای همیشه وجود خدا را برای آنهائی اثبات کند که هنوز مردد بودند، و خدا را نه کشف، بلکه اختراع می‌دیدند. من متعجب بودم که چطور چنین آدمی، در اوج حوادث و رویدادها که یقه وطن نکبت را گرفته بودند، بتواند به آن سکوت و آرامشی دست یابد که لازمه و شرط اساسی یک مطالعه و تفکر جدی بود.

او آن سال در همه تظاهرات‌ها بود. جلو جلو. نه یک بار ترسید و نه یک بار علیرغم صدای وحشت زده مردم که "سربازها آمدند!" عقب کشید. او آنجا می‌ماند. تنه‌های تنها. این چنین اسمش ورد زبانها شد و همه او را ستودند. او قهرمان شد و همه می‌خواستند مثل او باشند. اما مگر می‌شد؟ مگر می‌شد صدای پای سربازان و شلیک گلوله‌ها را شنید و باز مثل او بود؟

من فکر می‌کنم تنها فلسفه است که در چنین مواردی پا را از فرار بازمی‌دارد.

او را چندین روز زندانی کردند، با تن خونین و لباسی که از چرک خاک و خون به تن می‌چسبید، توی کوچه‌ها پرتش کردند. اما او آرام و در سکوت بلند شد و راهی خانه. و روز و روزهای بعد دوباره در تظاهرات! کم کم مردم سعی می‌کردند جانی در میان صف باشند که او بود. و این چنین، جانی که او بود، فشرده‌ترین محل صفوف مردم شد.

او در میان همه تئوریها آنی را بیشتر می‌پسندید که می‌گفت هر چیزی در این دنیا آغاز و پایانی دارد، و به تبع آن پس خود دنیا هم می‌بایست آغاز و پایانی داشته باشد. یعنی او هم برای جزئیات دنیا آغاز و پایانی قائل بود و هم برای دنیا بمانند یک کل، همین آغاز و پایان را. بعد می‌گفت هر آغازی که نمی‌شود از 'هیچ' بیاید و به 'هیچ' ختم شود. پس باید چیزی باشد که بشر اسمش را خدا نهاده، و این چنین جز و کل محدود، در کلی نامحدود برای همیشه آرام می‌گرفتند.

او در همان سال یک موتور هوندا ۱۲۵ هم خرید و هر روز غروب سوار بر آن، راهی مناطق و روستاهای اطراف شهر می‌شد. به نظر او، در اتفاق بی نظیر ۵۷، و همراه آن اثبات همیشگی خدا از طرف او، لازم بود که انسان بیشتر به طبیعت خو بگیرد، زیرا به زعم او زندگی فرم طبیعی خود را بازیافته بود. او سوار موتورش می‌شد و در جاده‌های خاکی با سرعت بسیار می‌راند. او دوست داشت از آینه بغلی آن خط ممتد و طولانی از گردوغباری را ببیند که موتورسیکلت زردرنگش از خود به‌جا می‌گذاشت.

او در سال ۵۷، با آن که هنوز رویای مرزعه و دختر پشت پنجره را فراموش نکرده بود، اما خیلی ساده، دست یافتن به آنها را منوط به بعد از اتفاق افتادن رویداد بزرگ کرده بود، منظوم رویداد ایجاد یک جامعه عادلانه که آن هنگام بعضی‌ها بهش می‌گفتند سوسیالیسم و بعضی دیگر، جامعه بی طبقه توحیدی. فکر کنم که او این اصطلاح آخری را بیشتر پسندید و این چنین با لیخندی بر لب که سابقه نداشت، خودش را برای یک زندگی آماده کرد که قرار بود همه چیز در آن نه صرفاً برای او، بلکه برای همگان تغییر کند. او بشدت معتقد بود که هدف از خلقت پیش خدا، ایجاد چنین جامعه‌ای بوده. می‌گفت خدا هنگامی که کلمه 'برابری' را بنیان نهاد، خودش هم از این کلمه که البته اختراع خودش هم بود بشدت متأثر شد و حتی مدتی هم گریست. پس از آن معتقد شد که باید موجودی بیافریند تا بر روی یک کره خاکی چنین کلمه‌ای را به واقع تبدیل کند. و این چنین انسان را آفرید.

فیلسوف انقلابی ما یادگرفته بود که علت عدم موفقیت در کارهای کوچک را به غیبت حوادث بزرگ پیوند زند.

من او را ...

ادامه از صفحه ۱۲

گاهی وقتها من فکر می کنم که او در رویاهایش، بسیاری اوقات با همان دختر پشت پنجره که نگاهش را از میان گلها عبور می داد، سوار بر اسب، در مرغزارهای سرسبز جامعه بی طبقه توحیدی، در زیر آفتاب درخشان در گشت و گذار بوده. البته که بوده،... من مطمئنم. من این داستان را از لیخندهایش شنیده‌ام؛ بارها.

یادم است در دفترچه‌ای که داشت، سال ۵۷ را با خطی درشت نوشت و زیر آن، جمله‌ای قید کرد که هنوز که هنوز بخوبی به یاد دارمش: "بعضی سالها تنها شماره نیستند، بلکه خود شروع و انتهایند." دفترچه‌ای که همیشه در جیبش بود و گاهگاهی جملات قصار به ذهن آمده خود را در آن می نوشت.

اما همه می دانیم که سالها هر چقدر مهم باشند و هر چقدر بر از رویدادها و حوادثی که حتی جهان را هم نوعی تغییر می دهند، باز می گذرند و تنها بمانند شماره‌ای در خاطره‌ها و یادها می مانند. حقیقت تلخی که تصور می کنم او از آن بکلی غافل بود. او نمی دانست که با گذشت بیشتر زمان، سالها بیش از پیش به شماره تبدیل می شوند. شماره‌های تهی،... تهی از جوانی، از رؤیاها و تهی از انتظار و هیجان.

ولی انگار سال ۵۷، سالی بود که می خواست بماند، سالی جان سخت که خیال عبور از گذر زمان را نداشت. سالی که می خواست آدمها همانی بمانند که آن سال بودند. برای همین، من این امکان را تقریباً تا بی نهایت داشتم که هر روز صبح از خواب بیدار بشوم، پنجره اتاقم را بگشایم و از خلالتش به دوردستها خیره شوم، و به دوردستها خیره می شدم. دوردستهایی که بعثت تکرار و شاید یک اتفاق، به فلسفه همه زندگی من تبدیل شدند... تا حالا هم. و همین ماندگاری سال ۵۷ البته آن را از سالهای دیگر جدا و سوا کرد. و این چنین سالی شد علیه خود هم. دوست ما که بعثت کتب فلسفه، موتورسوارهای اطراف شهر و تفکرات جدی اش متوجه این فاجعه شده بود، سعی کرد سال ۵۷ را در یک دیالوگ مهم و جدی متقاعد کند که او هم مثل همه سالهای دیگر زندگی، علیرغم اهمیتش، روال طبیعی خود را از لحاظ زمانی طی کند و برود. به او گفت که حتی بعثت روی دادن حوادث بزرگ درش، مردم بیشتر تاسف رفتنش را خواهند خورد و برای همین بهتر در اذهان باقی خواهد ماند. اما... اما مگر سال ۵۷ گوش کرد؟ مگر این یک گفتگویی بود دوطرفه که دوست ما دوست داشت اسمش را دیالوگ بگذارد؟ ابد! و این چنین او ماند.

همان سال دوباره بعد از یک غیبت طولانی (که بعثت تفکرات بی حد و حصر او و گردشپایش در کوه و دشتهای اطراف شهر روی داده بود)، او را در کوچه‌ای ملاقات کردم که چند دقیقه قبلش در آن کسی بر اثر ترکش خمپاره جان سپرده بود. من او را با یک کلاشنیکوف و با خشابهای بسیار دور کمرش دیدم. من که تصور این بود که او یکی از آن آدمهای انگشت شماری ست که به رؤیای جامعه بی طبقه توحیدی خود دست یافته است و دستانش را زیر سرش گذاشته است و تنها به ادامه افکار فلسفی و تئولوژیکش و البته در امتداد آن به مزرعه و دختر میان گلها فکر می کند، از دیدنش در این شکل و شمایل شوکه شدم.

دیدمش به جسد نزدیک شد، دستی بر پیشانی اش کشید و با همان صدای عمیق همیشگی اش گفت که "سال ۵۷، چه سال خامی!" و من مانده بودم که آیا بالاخره در جامعه بی طبقه توحیدی زندگی می کنم یا نه، از درک تغییر ناگهانی آن حادثه بزرگ در همان سال مانده بودم. او جسد را بلند کرد، بر دوش گرفت و رفت. صدای خمپاره‌ها از هر کوی و برزنی شنیده می شد.

همان وقت بود که فهمیدم جامعه بی طبقه توحیدی او، همانند روای مزرعه و عشق دخترک پشت پنجره روایتی بود و بس، و سال ۵۷ دروغی بود که او خود در ساختنش شریک بود.

اما او از آن تیپ هائی نبود که دست بردارد. او به این نتیجه رسیده بود که چون نتوانسته بود رؤیای اول و دومش را متحقق کند، پس بناچار رؤیای سوم هم از همان ابتدا محکوم به شکست بوده. او بر اثر یک تفکر فلسفی به این نتیجه رسیده بود و آن را این چنین فرموله می کرد: "حوادث که ابتدا در شکل اتفاق ظاهر می شوند، بعدها بعد از گذشت زمان به حوادث محتوم تبدیل می شوند. این تکرار اتفاق، سرانجام به قانون تبدیل می شود." بعد از چنین نتیجه‌ای، تصمیم گرفت که دیگر نه دنبال رؤیاها بلکه دنبال همین زندگی ای برود که وجود داشت.

پدرم که متوجه افکار انقلابی من است، از این که من تحت تاثیر یک آدم وازده انقلابی ام، پوزخند می زند و می گوید این هم یکی دیگر از شوخیهای روزگار! اما او نمی داند که دوست ما در سال ۵۷ آنی بود که بود، آنی که هنوز آنجا وجود دارد و می شود بهش مراجعه کرد. آنی که هنوز می شود صدای عمیق، عشق والا و تفکر گردشگرش را شنید و احساس کرد و دید.

پدرم نمی داند که گاه انقلابیها، آن هم در دورانی که انقلابی بودن روایتی است، به وازده‌های انقلابی نیاز دارند!

از متن برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

...

- حق برابر زنان و مردان در دسترسی و استفاده از کلیه منابع، امکانات، فرصت‌ها و فضاها اجتماعی، آموزشی و مهارتی، بهداشتی، ورزشی، فرهنگی و هنری از ابتدای تولد باید تضمین گردد. ما مخالف هر گونه جدائی جنسی اجباری در این عرصه‌ها هستیم.

- زنانی که در بخش‌های غیر رسمی اقتصاد به شمول تولیدات خانگی در شهرها، صنایع خانگی روستایی و مزارع خانوادگی به کار مشغولند و نیز زنان شاغل در واحدهای تولیدی کوچک باید مشمول قوانین کار بوده و مانند کارکنان سایر بخش‌های رسمی از حقوق و مزایا بهره‌مند باشند.

- در تمامی عرصه‌های فعالیت، رقابت و مشارکت سیاسی، زنان باید از حقوق برابر با مردان برخوردار باشند. برای مقابله با تزیقاتی که در مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان تاکنون وجود داشته است، ما معتقدیم که در یک دوره انتقالی سیاست‌های جبرانی به شکل امتیاز مثبت برای زنان در نظر گرفته شود.

- ارتقاء فرهنگ و دانش عمومی، امری اساسی و ضروری در رفع "تبعض جنسی" و "خشونت علیه زنان" است. همه نهادهای اجتماعی، فرهنگی، هنری، آموزش رسمی و غیر رسمی، رسانه‌های جمعی، سازمان‌های طبع و نشر و نظایر آن باید در ترویج فرهنگ برابری زن و مرد بکوشند.

.. ما از شکل‌گیری، گسترش و تحکیم "سازمان‌های غیردولتی زنان" و جنبش‌های مستقل زنان حمایت می‌کنیم و تقویت آنها را به سود تامین حقوق و مطالبات زنان و گسترش دموکراسی می‌دانیم. ما تقویت ارتباط و هم‌پیوندی شبکه‌های سازمان‌های غیردولتی ایران با سازمان‌های غیردولتی در سطح منطقه و در سطح جهان را امری موثر و ضروری در پیشبرد اهداف و پیروزی جنبش زنان می‌دانیم.

بهار زیبا نبود، او زیبا بود!

ابوالفضل محققی



نامش حمید بود. پسری ریز نقش با صورتی سبزه که جفتی چشم سیاه و با هوش چهره اش را خواستنی تر می کرد. یکی از بهترین محصلان کلاس پنجم ابتدائی بود. چندین کوچه پائین تر از ما در یک اطاق اجاره ای با خواهر و مادرش زندگی می کردند. مادرش همه کار می کرد. در روزه خوانی های خانگی چائی می داد. حلوا می پخت. گاه مادر او را می دیدم که تشنه بزرگی از لباس های همسایه ها را برای شستن به رختشویخانه می برد. نزدیکی های زمستان برای همسایه ها کلوخ هائی از خاکه ذغال درست می کرد که زیر کرسی گذاشته می شدند. ذغال را خرد می کرد، ذغال خرد شده را با آب مخلوط می نمود و ملات حاصل شده را داخل کاسه مسی می ریخت و کپه کپه کنار هم گوشه حیاط یا ایوان صاحب کار می چید تا خشک شود. من هرگز سیمای مادر او را با آن دست های سیاه شده و صورتی که لایه ای نازک از گرد ذغال بر آن نشسته بود، فراموش نمی کنم. چشمان زیبا و درخشانی که بین سیاهی برق می زد. قد متوسطی داشت و مانند پسرش ریزنقش بود. هیچ وقت موقع کار در خانه ای برای نهار نمی ماند و غذای کسی را قبول نمی کرد. کار می کرد و مزد خود را می گرفت. آزاده زنی بود! کسانی که او را می شناختند از مناعت طبعش می گفتند و سخت حرمت او را نگاه می داشتند. می گفتند "بعد از مرگ همسرش او دست پسر و دختر خود را گرفته و از روستائی دور به این شهر آمده بود."

پسرش حمید هم کلاسی من بود. اکثراً کت و شلوار کهنه اش وصله داشت، وصله هائی که با دقت دوخته شده بودند. کمتر بازی می کرد. لب ایوان می نشست و بازی بچه ها را تماشا می نمود. من نیمکت پشت سر او می نشستم و هرازگاهی آرام به شانه اش می زدم. بر می گشت لبخندی می زد "باز جنی شدی!" و من می خندیدم. قرآن را به صوتی زیبا و بی غلط می خواند. زمان اصل چهار ترومن بود و شیر خشک مجانی با دو عدد بیسکویت که در فاصله دو ساعت مانده به ظهر می دادند. دیگ های مسی در گوشه حیاط از ساعتی قبل می جوشیدند و فراش مدرسه ملاقه به دست سخت گرم هم زدن آن. هیاهوی بچه ها، زمان گرفتن شیر دیدنی بود. او معمولاً آخر صف می ایستاد و شتابی برای گرفتن نداشت. لیوانش را می گرفت با دو بیسکویت خود به همان کنج ایوان می رفت و می نشست به ستون چوبی تکیه می داد. آرام شروع به خوردن می کرد. با وجود کوچکی خود می دانستیم که باید احترام او را نگاه داریم! ما هیچ گاه وصله های لباس او را نمی دیدیم. چه زمانه زیبایی بود! عید نزدیک می شد و از دوردست بوی بهار می آمد. فضائی طرب انگیز و نسیمی که سوز زمستان را پس زده بود، به آرامی گونه ات را نوازش می کرد. همه در پیشواز عید بودند. یک روز مدیر مدرسه، آقای قائمی، به کلاس آمد و به معلم کلاس گفت: "لیست شاگردان بی بضاعت را بنویسید! خیرین می خواهند برایشان لباس تهیه کنند."

معلمان اسامی تعدادی از بچه ها را که فکر می کردند بضاعت مالی ندارند نوشته و داده بودند. چند روز بعد همه ما را در حیاط مدرسه به صف کردند. روی میز بزرگی تعداد زیادی لباس چیده شده بودند. روی هر کدام نامی را نوشته بودند، از تمام کلاس ها. کسی که که نامش خوانده می شد محصلان برایش کف می زدند. او می آمد کت و شلوار خود را می گرفت و در صفی که برایشان درست کرده بودند، می ایستاد. وقتی نام او خوانده شد من در کنار او ایستاده بودم با تعجب برگشت در چشمان من خیره شد. من نخستین بار چشمان اشک آلود او را دیدم. آرام از کنار همه گذشت. مقابل مدیر مدرسه ایستاد و با صدائی که به زحمت شنیده می شد گفت: "ما فقیر نیستیم!" مکثی کرد به تلخی به ما به معلمان و حیاط مدرسه نگاه کرد. به آرامی از برابر چشمان متعجب مدیر و معلمان گذشت، بطرف درب مدرسه رفت و خارج شد بی آن که فراش مقابل در بتواند مانع او شود. برای لحظه ای زمان ایستاد. مدیر مدرسه مات به در خروجی به معلمان می نگریست. چند تنی از دانش آموزان که لباس گرفته و در صف ایستاده بودند آرام از صف خارج شدند. برنامه توزیع لباس های عید بر هم خورد. ما به کلاس های خود برگشتیم. جای او در نیمکت اول خالی بود. درد تلخی آرام قلب من را نیشتر می زد. بهار زیبا نبود، او زیبا بود!

پنج مکت ...

ادامه از صفحه ۸

سایه گامهای ما بر خیابانهای شهر آسمان است، این آسمان می بارد، می روید و صدا می شود. زمستان دیر پاییده است، ولی زخمهای ما مجبور نیستند ابدی باشند. ما را رهی جز رسیدن نیست. کسی از میان ما گفت: «خبرهای بد زیاد است، اما ما حق نداریم ناامید شویم»* و این همه اعترافهاست...

پنج

یادار...

هشتم مارس روز جهانی زنان است. متنها و طرحهای گردآوری شده در مجموعه پیش رو برآمده از امیدواری و نتیجه همفکری و همکاری با شاعر، روزنامه نگار، مترجم و دوست، سپیده جدیری، و گشاده دستی و دریادلی نویسندگان، هنرمندان و کوشندگان است که در فرصتی به غایت کوتاه همراهی مان کردند. این مجموعه به شیوه ای نمادین در پنج بخش طرح، فیلم، یادداشت یا گفتاورد، مصاحبه، و شعر تنظیم شده است - پنج پنجره به سوی قفس های زندانیان سیاسی زن، از جمله زهرا رهنورد و حبس غیر انسانی پنج ساله اش، که به یاد داریم .

این همه هست و کسی در من همچنان چشم به راه روزی که بر خاک خانه، روبه روی خانم رهنورد بنشیند، برای یک مصاحبه؛ هر دو هرچه می خواهند بگویند و یکی گل های درشت روسری اش را از شانه هایش کنار بزند، دیگری موهایش را از صورتش، بعد برخیزند، لبخند بزنند و دست بدهند سبز و یکی از کوچه اختر به دانشگاه برود، درس بدهد، نقاشی کند، مجسمه بسازد، و از نقش زنان در جنبش های هنری جهان بنویسد و از باورش به نقش زینب در ثبت پیامی که از یک برخاستن بر جای مانده تا برخاستن های پس از آن از قدم های جلوتر آغاز شوند و بگوید که «دنیای معاصر با دنیای گذشته وداع گفته و تعریف انسان، نگاهش، قرائتش به هستی و ابزاری که در اختیار او قرار گرفته باعث شده تا او بازخوانی دوباره ای به جهان داشته باشد»**؛ و آن دیگری به یاد فخرآفاق پارسا بیافتد و تلاشی که «جهان زنان» در آشنا کردن جامعه با حقوق زنان کرد تا او اینجا روبه روی زنی دیگر بنشیند برای مصاحبه و هر دو لبخند بزنند و فکر کنند که «قرائتها باید هم عصر بشر باشد»*** و آینده، بی تردید، از آن کسانی است که به زیبایی رؤیاهای خود باور دارند، انسان که النور روزولت (Eleanor Roosevelt) گفته است، و هیچ کدام دژه ای نگران روزهای پس از انتشار مصاحبه نباشند.

* سخنرانی دکتر نیره توحیدی در کانون کتاب تورنتو، ۱۴ مارس ۲۰۱۴

<http://www.shahrvand.com/archives/48970>

«**انسان گرایی و خداگرایی در آثار بهزاد»، مصاحبه با زهرا رهنورد، کتاب ماه هنر، شماره ۶۳ و ۶۴، آذر و دی ۱۳۸۲، صص ۳۳ تا ۳۸
 «*** رویکرد تجاری و تبلیغاتی در بررسی مسائل زنان»، مصاحبه با زهرا رهنورد، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۴۳ و ۴۴، خرداد ۱۳۸۰، صص ۸۰ تا ۸۲

مناسبات ایران و ...

ادامه از صفحه ۷

فشار آمریکا بر جمهوری اسلامی نیز الزاماً از مسیر برجام نمیگذرد، بلکه با توجه به اینکه هدف ترامپ تأمین منافع آمریکا با استفاده از زور و نیروی قهریه اش است، میتواند بهانه ای برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی فراهم کند. در مورد چین هم به دو دلیل، نخست در همتنیدگی اقتصادی با غرب و آمریکا و دوم دور بودنش از خاورمیانه و از اینرو محدود بودن اثرمندی نظامی اش، نمیتواند به تنهایی تکیه گاهی برای جمهوری اسلامی باشد.

فکر می کنید دیدار تنایه و ترامپ موازنه را تغییر دهد؟

از نگاه من دیدار این دو تن در رفتار شان نسبت به برجام چندان تاثیری نخواهد داشت، بلکه همانگونه که خبرها اشارت دارند، کوشش خواهد شد مستقل از برجام جبهه ای واحد مرکب از اسرائیل، عربستان، شیوخ امارات در همراهی با آمریکا تشکیل شود که در صورت رفتار ناپرخردانه و ناشیانه از سوی رژیم ایران حتی بتوانند آتش جنگی را شعله ور کنند. میدانیم که درون این کشور ها نیز یک نظر واحد در مورد سود و زیان برجام وجود ندارد.

دولت راست افراطی تنایه و در اسرائیل و شیوخ به غایت مستبد عربستان بسان جمهوری اسلامی به دلیل های مختلف نیاز به داشتن یک دشمن خارجی برای حفظ تنش در منطقه دارند که حاکمیت جمهوری اسلامی نیز با زیاده خواهی یا ندانم کاری اش تجسم این دشمن شده است. ریاض و تل آویو پس از اینکه دریافتند که از انعقاد برجام جلوگیری نتوانند، کوشش خود را بر این متمرکز کردند که نظارت بر اجرای برجام با منتهای وسواس و سختگیری صورت گیرد و اکنون دولت ترامپ هم بدان پیوسته است.

صرف نظر از مقابله جوئی و نفوق پنداریهای ایدئولوژیک، انگیزه جمهوری اسلامی برای "آتش زدن" برجام یا نقض آن چه می تواند باشد؟

من بسیار بعید میدانم که جمهوری اسلامی به چنین اقدامی همت گمارد، زیرا که هدیه آسمانی خواهد بود برای افراط گرایان آمریکا و متحدان منطقه ای اش که نه تنها هستی جمهوری اسلامی بلکه کیان کشور را دستخوش ویرانی و نابودی کنند. متأسفانه به نظر میآید که درون جمهوری اسلامی حتی میان پشتیبانان برجام، بسان علی اکبر صالحی وزیر خارجه پیشین و رئیس

سازمان انرژی اتمی کنونی، این توهم وجود دارد که گویا ترامپ برای جمهوری اسلامی بهتر باشد زیرا که گویا «کلینتون آسانتر میتوانست اجماع جهانی» بر ضد جمهوری اسلامی ایجاد کند.

صرف نظر از خودغرضی و کوتاه بینی این رویکرد، اما آیا واقعاً ترامپ [نسبت به کلینتون] برای ایجاد یک اجماع جهانی علیه جمهوری اسلامی، با دشواریهای بیشتری مواجه نیست؟

در اینکه هیلاری کلینتون با ارتباطات گسترده ای که با کشور ها، احزاب و شخصیت های تعیین کننده و جدی جهان داشت میتوانست آسان تر اجماعی جهانی پیرامون سیاست اش از جمله نسبت به ایران ایجاد کند، تردید نیست. اما خود روند ایجاد اجماع منجر به تعدیل و تلطیف آن میشد. مشکل اما این جاست که دولت ترامپ که مینای کارش را بر اعمال زور گذاشته است به احتمال زیاد در بند ایجاد اجماع نخواهد بود، حتی بسیار بی توجه تر از آنچه بوش پسر در تدارک حمله اش به عراق به نمایش گذاشت. از اینرو پرسش اساسی این نیست که آیا ترامپ با مشکلات بیشتری برای اجماع سازی روبرو خواهد بود - که چنین است - بلکه این است که تا چه اندازه میتواند خودسرانه به اقدامات یک جانبه روی آورد.

با این ترتیب فکر می کنید سیاست مناسب برای تقویت متعادلترین رویکرد در دولت آمریکا کدام است؟

دو نوع پاسخ متصور است:

یکم، آنچه که با توجه به تناسب نیرو ها در جمهوری اسلامی و تسلط افراطیگری در آن بلافاصله شدنی است: در چنین حالتی باید امیدوار باشیم که حاکمیت جمهوری اسلامی خطیر بودن اوضاع را برای خود درک کند و تحریک را با تحریک پاسخ ندهد. از رجزخوانی ها و گزافه گویی هایی که در هر حال پایه واقعی مادی ندارند بپرهیزد، به امید اینکه دوره آغازین زمامداری ترامپ سپری شود. ترامپ نظر به سیاست عوامفریبانه اش بعید نیست که برای اثبات کارآمدی و مصمم بودن در برابر طرفدارانش با شتاب به اقدامات ماجراجویانه دست زند. جمهوری اسلامی میتواند با کنترل عوامل بشدت افراطی اش به ویژه در سپاه و انتقال تصمیمگیری در سیاست منطقه ای از سپاه و نیرو های امنیتی به وزارت خارجه از عرضه چنین بهانه ای جلوگیری کند.

دوم، آنچه که در دراز مدت در جهت پاسداری از منافع ملی ایران و فراتر از آن کیان کشور و ملت میتوان انتظار داشت و مطلوب است، رویگرداندن جمهوری اسلامی از ستیز با آمریکا و اسرائیل، پرهیز از دخالت مخرب در بسیاری از کشور های همسایه، رفع دشمنی با همسایگان عرب پیرامون

خلیج فارس است. میدانیم که دولت راست افراطی تنایه و در اسرائیل در همدستی با پاره ای از کشور های استبدادی منطقه که بالقوه ناپایدارند، مانند عربستان سعودی که هم اکنون نیز شاید مخرب تر از جمهوری اسلامی عمل میکند، نیاز به دشمن دارند.

این نیاز نباید برآورده شود. وارونه آن، شایسته است که دورنمای گسترش همکاری های همه جانبه منطقه ای، هر چند که بسیار دور مینماید، اما به عنوان بهترین راه برون رفت از این فرقه گرائی ویرانگر و آشوبگر مدنظر گرفته شود. تجربه اروپای بلوکبندی شده دوران جنگ سرد در فراخواندن کنفرانس همکاری و امنیت میان دو سوی متخاصم در گسترش دادوستد و تأمین صلح میان طرف هایی که عداوت شان آشتی ناپذیر مینمود، آزمون گرانبهائی بود که میتواند سرمشق خاورمیانه قرار گیرد.

بدیهی است که اتخاذ سیاستی مبتنی بر تنش زدائی پیگیر و رفع دشمنی با غرب و اسرائیل و دیگر کشور های منطقه بدون دگرگونی در سیاست درونکشوری جمهوری اسلامی عملی نیست. مینای مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی که اکنون دشمنی با آمریکا، اسرائیل و متحدان عرب آمریکا تعریف میشود باید تغییر کند. پایه مشروعیت باید بدون منتقل شود، امری که تنها از طریق گشایش سیاسی، پایانیدن سرکوب، رهائی زندانیان و محصوران سیاسی و نتیجتاً مشارکت آزادانه شهروندان در سرنوشت خود مقدور است. جمهوری اسلامی بدون مشروعیتی که از شهروندان اش نشأت گرفته باشد نیاز به مشروعیت بیرونی دارد که مایه ماجراجویی است.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com